

اتحاد کد

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

آبان ۱۳۷۵ شماره ۳۱ سال سوم

* تشدید خفقان و سرکوب رژیم و ضرورت گسترش مبارزه

* تشدید اختناق در ایران

* فراخوان جهانی

کانون نویسندگان ایران (در تبعید)



صفحه ۲ و ۲۱

به نام کارگران، به کام ملایان و سرمایه داران

صفحه ۶

درباره شرکت های جدید الولاده در جمهوری اسلامی

نه دولتی، نه خصوصی، بلکه "اسلامی"

در جریان خصوصی سازی موسسات و بنکاه های دولتی، طی دو سه سال اخیر، شرکت های جدیدی در ایران پا به عرصه ی وجود گذاشته اند که ظاهرا نه خصوصی هستند و نه دولتی، هم خصوصی هستند و هم دولتی، و بعضی وقت ها، هم 'تعاونی'.

این ها شرکت های 'شتر مرغی' هستند. این ها، در واقع، شرکت های خاص رژیم اسلامی هستند که به عنوان محملی ویژه جهت انتقال بخش بزرگی از ثروت ها و درآمدهای عمومی به جیب گروهی از مسئولان و مدیران دولتی و شرکای آنها، ساخته و پرداخته شده اند.

صفحه ۳

اعتصاب غذای پناهجویان ایرانی در ترکیه

صفحه ۲۳

پاسخ دبیرخانه کمیته مرکزی به :

پرسشهایی حول کنگره سازمان، اتحاد چپ، ائتلاف، مجاهدین

صفحه ۹

بحران چپ، وظائف ما و کنگره دوم

صفحه ۱۲

مدرنیسم، پست مدرنیسم یا سرمایه داری؟

اولین نکته مهم یادآوری این مسئله است که اساسا مدرنیسم را با سرمایه داری یکی می انکارند. این امر ممکن است خیلی بی غرضانه به نظر برسد اما من می خواهم بگویم که این کار اشتباهی اساسی است و طرم باصطلاح مدرنیسم ارتباط چندانی با سرمایه داری ندارد.

پس ما با مرحله ی جدیدی از سرمایه داری روبرو نیستیم. این خود سرمایه داری است. اگر مدرنیسم اصولا ارتباطی با سرمایه داری داشته باشد، باید گفت مدرنیسم مدت ها است به پایان خود رسیده یعنی به وسیله سرمایه داری بوجود نیامده بلکه نابود شده است.

صفحه ۱۳

تهاجم طالبان

و

تشدید جنگ داخلی در افغانستان

صفحه ۱۸

درگیری های گسترده مردم فلسطین با نیروهای اسرائیلی

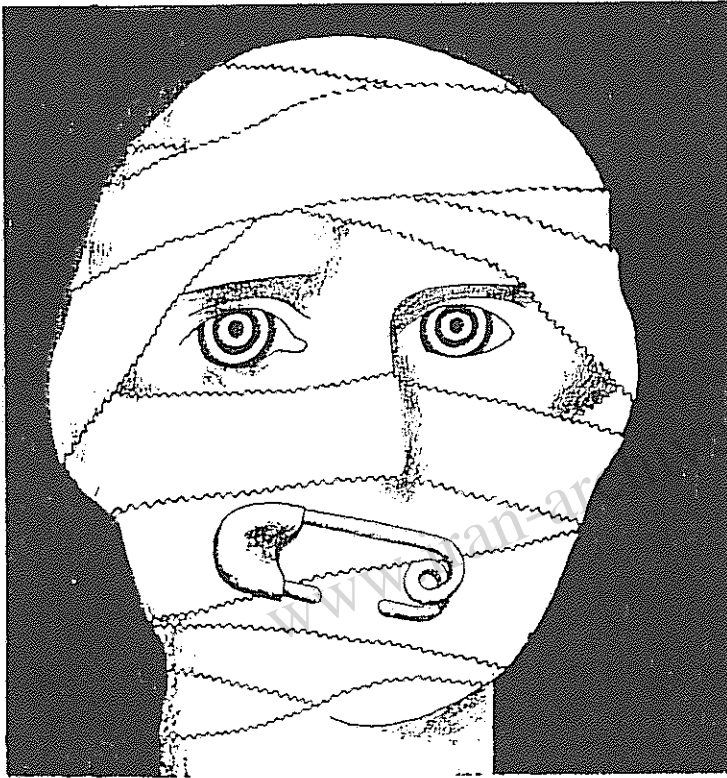
صفحه ۲۴

تشدید خفقان و سرکوب رژیم و ضرورت گسترش مبارزه

بیش از پیش با تکنای روبرو می‌کردد، از درون دچار شکاف و جدایی می‌گردد و در مجموع خود را از هر زمان ناتوانتر در تثبیت اوضاع می‌یابد، شمشیر

دهد و آخرین تنفس گاه‌های جامعه مسدود می‌گردد. تردیدی نیست که انتخابات فرمایشی پنجمین دور

روزی نیست که در روزنامه‌های تحت سانسور منتشره در ایران خبری از تعدی و تجاوزهای جدید رژیم به حقوق و آزادی‌های بارها محدود شده و سرکوب شده درج نگردد. نشریات مستقل و حتی وابسته ولی منتقد، یکی پس از دیگری به باصلاح دادگاه مطبوعات با 'هیات منصفه' مزدور و سرسپرده جناح حاکم کشیده می‌شوند، توقیف می‌شوند، جریمه می‌شوند، مسئولین آنها به شلاق محکوم می‌گردند و یا از حق نویسندگی محروم می‌گردند. آخوند مرتجع خامنه‌ای که به سخنگوی جناح بازار-روحانیت تبدیل شده است نشریات مستقل را دشمن می‌خواند و حق برخورداری آنها را از سهمیه کاغذ زیر سؤال می‌کشد. نویسندگان سرشناس جامعه ما که از تیغ خونریز این رژیم جنایتکار تاکنون جان سالم بدر برده‌اند، و با هزار دشواری به کار و فعالیت ادبی و هنری خود ادامه می‌دهند، مورد حمله مامورین سرکوبگر قرار می‌گیرند و ساعت‌ها مورد بازجویی و تهدید و تحقیر واقع می‌شوند. دستگیری، ممنوع‌الخروج کردن و خطری که امروز نویسندگان را تهدید می‌کند، بطرق رذیلانه آخوندی توسط برنامه‌ای تلویزیونی بنام 'هویت' که از قماش شوهای تلویزیونی دستگاه‌های ساواکی و ساوامایی است، زمینه چینی شده است. سرکوب اساتید و دانشجویان مبارز تحت عنوان اسلامی کردن دانشگاه‌ها که بعد از هفده سال از دور اول اسلامی کردن، دوباره این روزها علم شده است، عرصه دیگری از تشدید خفقان و سرکوب رژیم بازار-



سرکوب و جنایت را دوباره به کار می‌برد تا از موجودیت شکننده خود دفاع نماید. تشدید خفقان و سرکوب نه قوت رژیم اسلامی بلکه ضعف و زبونی بیشتر آن را عریان می‌سازد. بر این اساس به تشدید استبداد مذهبی باید با گسترش مبارزه علیه رژیم پاسخ داد و قدری‌های رژیم سست بنیاد حاکم، آخوندهای بی‌مایه و چماقداران آنها را بی‌حساب نکذاشت. مقاومت و مبارزه با استبداد مذهبی حاکم در داخل و خارج کشور و با استفاده از تمامی اشکال مبارزه و استفاده از ائتلاف و اتحاد عمل مبارزاتی برای بسیج وسیع‌ترین نیرو برای به عقب راندن رژیم و مقابله با خطراتی که بخصوص روشنفکران و مخالفین رژیم در ایران را تهدید می‌کند، ضرورتی است که باید به آن عمل کرد.

مجلس اسلامی، کینه و نفرت عمومی از رژیم حاکم بخصوص جناح خامنه‌ای- بازار را بر همگان آشکار ساخت. سردمداران رژیم، منزوی بودن خود را بجان به چشم دیدند. اکثریت وسیع مردم ایران، رژیم اسلامی حاکم را دشمن خود می‌دانند و مسئول اصلی به فقر و فلاکت کشیدن جامعه را این رژیم و سردمداران آن می‌شناسند. رژیم در کوچه و خیابان، کارخانه و روستا، اداره و مغازه، مدرسه و دانشگاه، باشگاه و سینما، کافه و رستوران و در هر نقطه از سرزمین محنت کشیده ما زهر خود را در حلقوم مردم ریخته و با سیاهکاری‌های خود نارضایی و کینه همگانی را در برابر خود انبوه ساخته است. رژیم اسلامی در برابر این واقعیت، در شرایطی که اوضاع بحرانی اقتصادی روزبروز وخیم‌تر می‌شود، در مناسبات بین المللی

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

به نام کارگران، به کام ملایان و سرمایه داران

انتخابات مورد بحث، جامعه روحانیت مبارز هم، برای این که در این زمینه از رقیب اصلی اش عقب نماند، برای خودش یک تشکیلات 'کارگری' به نام 'جامعه اسلامی کارگران' درست کرده بود که از کاندیداهای 'جامعه روحانیت حمایت می کرد'.

محبوب در پاسخ سئوال اصلی ترین مشکلات کارگران در حال حاضر، مسائلی چون 'کمی قدرت خرید در مقایسه با افزایش قیمت ها'، 'محروریت محلات کارگری مثل شهرک های حاشیه اسلام شهر'، 'مسکن'، 'بهداشت و درمان'، 'مالیات'، اشتغال به شکل قراردادهای موقت و دوره ای که باعث سلب امنیت شغلی کارگران شده است و... را نام می برد. در واقع، این مسائل و بسیاری دیگر از مسائل نظیر آنها، از مشکلات جاری و روزمره کارگران و زحمتکشان جامعه هستند. تورم، بیکاری یا بیخانمانی، به همراه نبود حداقل آزادی های فردی و اجتماعی و پایمال شدن ابتدائی ترین حقوق صنفی و سیاسی، (که محبوب و امثال وی نه تمایل و نه جرات برشمردن اینها را ندارند)، از جمله مشکلات اساسی کارگران هستند که کار و زندگی آنها بسیار سخت و طاقت فرسا کرده است. با اینهمه، اصلی ترین مشکل 'کارگران در وضعیت حاضر همانا خود رژیم ملایان و سرمایه داران است، همانا خود رژیم جمهوری اسلامی است که نه فقط 'امنیت شغلی' بلکه اساسا امنیت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، قضائی و فرهنگی را از کارگران و زحمتکشان، و در واقع از اکثریت عظیم توده های مردم، سلب کرده است.

در محیط تشکل، از آن دوری گزیده اند و یا تدابیر کارفرمایان باعث جلوگیری از بوجود آمدن چنین تشکل هایی شده است. اما محبوب ناتوان از اعتراف به این واقعیت آشکار است که اکثریت وسیع کارگران ایران، از چنین تشکیلاتی که نه فقط در دفاع از خواست های ابتدائی آنها کاری انجام نمی دهد بلکه به عنوان وسیله ی فریب و سرکوب علیه آنها به کار گرفته می شود، اساسا بیزارند.

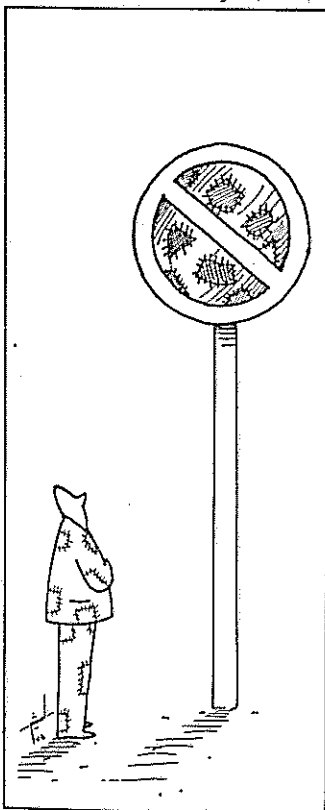
وی تدوین و تصویب قانون کار اسلامی را از نتایج تلاش و کوشش 'خانه کارگر' و از توجهات جمهوری اسلامی به خواست های جامعه کارگری قلمداد می کند. لکن، صرفنظر از ماهیت ضددموکراتیک و ارتجاعی این قانون، بخش های اندکی از آن نیز که به نفع کارگران است، بر اساس شواهد و تجارب روزمره، عملا اجرا نمی شوند. در اینجا نیز محبوب فقط می تواند همین قدر اعتراف کند که... عمل به قانون از طرف کارفرمایان عمل مستحبی محسوب می شود و مراجع و محاکم قضائی قاطعیت لازم را برای اعمال قانون ندارند. ولی او نمی تواند توضیح بدهد که چگونه در رژیم اسلامی، واجبات و مستحبات و... این چنین قر و قاطبی شده است؟

در جایی دیگر از همان مصاحبه، محبوب ادعا می کند که 'من، خانم جلودار زاده و آقای سرحدی زاده سمبل آن خواست ها و نیازهای ارضا نشده کارگران در مجلس هستیم' و اظهار امیدواری می کند که بتواند آن 'خواست ها' را محقق کنند. واقعیت آشکار آنست که کسانی چون محبوب، سرحدی زاده، کمالی و... 'سمبل' عناصر فرصت طلب و خودفروخته ای هستند که زیر عنوان 'کارگری' به منافع و خواست های کارگران خیانت کرده و به ملایان و سرمایه داران شریک آنها خدمت می کنند. آنها هیچگونه نمایندگی، به هیچ شیوه دموکراتیک یا حتی نیمه دموکراتیک، از جانب کارگران ندارند و تنها از طریق وابستگی و یا تئانی با جناح ها و جریانات حاکم توانسته اند خودشان را به پست های وزارت، وکالت و غیره برسانند. محبوب، در پاسخ سئوالی در رابطه با 'اتلاف خانه کارگر با کارگزاران در انتخابات مجلس'، اذعان می کند که 'ما می دانستیم که به تنهایی نمی توانیم به مجلس نماینده بفرستیم. این را در دوره قبل تجربه کرده بودیم لذا ما باید برای ورود به مجلس با جریانی که رای می آورد، ائتلاف می کردیم. با گروه های مختلف وارد مذاکره شدیم. تعدادی چندان قاطع نبودند و تعدادی تا آخر هم به صحنه نیامدند (منظور ظاهرا مجمع روحانیون مبارز است) اما کارگزاران آمدگی و انعطاف بیشتری برای ائتلاف داشتند و ما با آنان ائتلاف کردیم... اتفاقا در جریان همان

دبیر کل 'خانه کارگر' جمهوری اسلامی و نماینده مجلس رژیم، علیرضا محبوب، در مصاحبه ای با روزنامه 'سلام'، بخشی از واقعات مربوط به این تشکیلات را، به زبان خود، آشکار می کند.

محبوب در جایی از این مصاحبه، با اشاره به تاریخچه این تشکیلات، می گوید: 'خانه کارگر در سال های حدود ۱۳۴۶ هم فعالیت می کرده تا این که حزب ایران نوین آن را بدست می گیرد و نام آن را به 'سازمان کارگران حزب ایران نوین' تغییر می دهد. زمانی هم که حزب رستاخیز بوجود می آید، 'خانه کارگر' را زیر نفوذ خود در می آورد... تا این که شهید دکتر بهشتی در حزب جمهوری اسلامی خواستار تشکلی جدای از حزب برای کارگران عضو و غیر عضو حزب شد و این تشکل با نام 'خانه کارگر جمهوری اسلامی' در آذر ۵۸ رسماً تجدید سازمان کرد و مورد استقبال شهیدان بهشتی و رجایی قرار گرفت... (سلام ۳۱ مرداد ۷۵). محبوب در اینجا راست می گوید. چرا که با در نظر گرفتن سابقه تشکیل و عملکرد 'خانه کارگر' طی سال های گذشته، این تشکیلاتی که به نام کارگران ایجاد شده است، حداکثر چیزی مثل 'خانه کارگر حزب رستاخیز' و امثال محبوب هم حداکثر عناصری شبیه 'قربانی نسب' های رژیم ستمشاهی هستند.

چنین تشکیلاتی نه تنها هیچگونه سازگاری با خواست های آزاد و واقعی کارگران ایرانی ندارد، بلکه عملا در دشمنی با آنان، ابزار دست دولت ها و کارفرمایان هستند. نهادهای رژیم ساخته ای چون 'خانه کارگر' و اجزا وابسته به آن مانند 'شوراهای اسلامی کار'، حتی خاصیت سندیکاها را زرد کارگری را هم ندارند. هر گاه این نوع سندیکاها غالباً با ویژگی سازشکاری و تسلیم طلبی خود در مقابل دولت و سرمایه داران شناخته می شوند، نهادهایی مثل 'خانه کارگر' جمهوری اسلامی، جدا از سازشکاری و دغلبازی، در عمل به عنوان ارکان دیگری برای سرکوب و خاموش کردن صدای اعتراض و حرکت کارگران انجام وظیفه می کنند. علاوه این قبیل نهادها اصلا پایگاه قابل توجهی در میان کارگران نیز ندارند و نمی توانند داشته باشند. دبیر کل 'خانه کارگر'، در همان مصاحبه، به همین واقعیت نیز به طور ضمنی اعتراف می کند. وی با برشمردن 'حداقل ۱۵۰۰ واحد شورای اسلامی کار' و کمتر از ۱۰۰ انجمن صنفی و ۱۰۰ نمایندگی کارگری در کشور، که به نحوی زیر چتر 'خانه کارگر' گردآوری شده اند، می گوید: 'بدین ترتیب ما شعاع کوچکی از حدود ۴ میلیون نفر جامعه کارگری را زیر پوشش داریم' و بعد هم می افزاید که 'بسیاری از کارگران یا به اهمیت این تشکل ها پی نبرده اند یا با اندکی مشکل



درباره شرکت های جدید الولاده در جمهوری اسلامی

نه دولتی، نه خصوصی، بلکه "اسلامی"

در جریان خصوصی سازی موسسات و بنگاه های دولتی، طی دو سه سال اخیر، شرکت های جدیدی در ایران پا به عرصه ی وجود گذاشته اند که ظاهراً نه خصوصی هستند و نه دولتی، هم خصوصی هستند و هم دولتی، و بعضی وقت ها، هم "تعاونی". شرکت هایی که به ظاهر و مطابق مقررات ثبت شرکت ها، "خصوصی" به حساب می آیند ولی به لحاظ برخورداری از انواع امتیازات و امکانات دولتی، تفاوت زیادی با سایر شرکت های شناخته شده ی دولتی ندارند. یا شرکت هایی هستند به ظاهر دولتی (با اکثریت سهام و کنترل دولتی) ولی عملاً مانند یک موسسه خصوصی، فارغ از هر گونه کنترل های قانونی، فعالیت می کنند. و یا شرکت هایی با عنوان و اسامنامه ظاهری "تعاونی" هستند که در عمل شبیه یک شرکت خصوصی کار می کنند و نظیر یک موسسه دولتی از تسهیلات ویژه دولتی بهره مند می شوند. اینها در اصطلاح مرسوم در دستگاه های اداری، شرکت های "اقماری" نامیده می شوند که در دوره اخیر، در حوز و حوش وزارتخانه ها و موسسات و شرکت های دولتی ایجاد شده اند. بر اساس اصطلاح رایج در برخی گزارش های مطبوعاتی، این ها شرکت های "شتر مرغی" هستند. این ها، در واقع، شرکت های خاص رژیم اسلامی هستند که به عنوان محمل ویژه جهت انتقال بخش بزرگی از ثروت ها و درآمدهای عمومی به جیب گروهی از مسئولان و مدیران دولتی و شرکای آنها، ساخته و پرداخته شده اند.

هر چند که رشد و گسترش سریع این گونه شرکت ها به همین سال های اخیر و به جریان جاری خصوصی سازی برمی گردد، ولی سابقه ی آنها در جمهوری اسلامی اصلاً جدید نیست. و نمونه ی بارز آن هم "بنیاد مستضعفان" و انواع "بنیاد" های دیگر حکومتی که در دوران حکومت جمهوری اسلامی ایجاد شده اند. در واقع از همان هنگام که اموال و بودجه عمومی، بیت المال، سهم امام، سهم نائب امام، صدقات و... همه و همه در هم آمیخته شده و در اختیار ولایت مطلقه فقیه و نمایندگان و ماموران خاص آن قرار گرفت، مفاهیم حقوقی و قانونی "عمومی"، "دولتی" و "خصوصی" تا اندازه زیادی در هم ریخته و مخدوش شدند.

بدیهی است که حتی در جوامع پیشرفته سرمایه داری هم تفکیک و تدقیق این گونه مفاهیم، به لحاظ عملی و از نظر اعمال کنترل اصلی و نهائی بر مالکیت ها و یا تصاحب منافع حاصل از آنها، در همه جا امکان پذیر نیست. اما این نیز بدیهی است که در هر حال، در این قبیل جوامع، تمایزات معین قانونی بین "خصوصی" و "عمومی" وجود دارد، کنترل های مشخصی برای جلوگیری از ادغام و یا اختلاط آنها صورت می گیرد و بالاخره افکار عمومی و مطبوعات تا حدود زیادی در این عرصه حساسیت و کنترل دارند. در ایران، همان اندازه از تفکیک و تمایز رسی و شناخته شده که در این مورد وجود داشت، بعد از روی کار آمدن رژیم اسلامی دچار اعتشاش و ابهامات فراوان شد. چنین بود که مثلاً یک موسسه عظیم اقتصادی چون "بنیاد مستضعفان"، در عمل نه خصوصی به حساب آمده است و نه عمومی. وقتی که می خواهد از انواع

امتیازات عمومی بهره مند شود، دولتی نامیده می شود و هنگامی که موعد کنترل و حساب رسی (در همان حد رایج در دستگاه های دولتی) فرا می رسد، خصوصی قلمداد می شود و به هیچ کسی هم، بجز ولی فقیه، پاسخگو نیست.

شرکت های "شتر مرغی" هم در این حال و هوای عمومی و در فضای تب آلود رقابت و کشمکش بر سر تصاحب و تسلط بر اموال و ثروت های عمومی، در جریان سیاست خصوصی کردن موسسات دولتی، پدیدار گشته و رشد کرده اند. در اینجا بحث بر سر حدود دو هزار شرکت بزرگ و کوچک رسماً و عملاً دولتی نیست (که بررسی عملکرد آنها خود مقوله جداگانه ایست) بلکه بحث در مورد شرکت هایی است که اخیر به شکل "نیمه دولتی" - نیمه خصوصی" یا "تعاونی" و غیره بوجود آمده اند و بخشی از امکانات دولتی و عمومی را در اختیار گرفته اند.

غالب این شرکت ها، ظاهری "قانونی" دارند و به عنوان یک موسسه "خصوصی" یا "تعاونی" به نت رسیده اند. و دارای هیات مدیره و مدیر عامل جداگانه ای هستند... از این جهات، به ظاهر همه چیز قانونی است و ایرادی وارد نیست. در مرحله بعدی و با بررسی بیشتر، معوضه می شود که عمده صاحبان سهام این شرکت های "خصوصی" یا "تعاونی"، عده ای از مدیران بلند پایه ی وزارتخانه ها و شرکت های دولتی موجود و گروهی از کارکنان یا بازنشستگان همان وزارتخانه ها و شرکت ها هستند... از این لحاظ نیز، اگرچه امکان و احتمال تانی و اختلاط منافع وجود دارد، در صورت داشتن هیات مدیره و مدیرعامل جداگانه ای (که مدیر یا کارمند دولتی نباشند و یا بازنشسته دولتی باشند)، باز هم از حیث ظاهر قانونی اشکال چندانی نیست. لکن با بررسی و تدقیق بیشتر آشکار می گردد که این شرکت های "خصوصی" از انواع و اقسام امتیازات و امکانات دولتی، همانند سایر موسسات دولتی، برخوردارند؛ توزیع انحصاری کالای تولید شده در کارخانه یا موسسه دولتی را در اختیار دارند، از سهمیه های ارری ویژه ی نهادهای دولتی و یا از سهمیه های دیگر دولتی (مصالح ساختمانی، امکانات حمل و نقل و ارتباطات، تسهیلات و اعتبارات بانکی و...) بهره مند می شوند. در "منافسه" هایی که از طرف وزارتخانه یا موسسه "مادر" برگزار می شود عائناً همین شرکت های "اقماری" برنده می شوند، کارکنانی که در اصل بایستی برای وزارتخانه یا موسسه مربوطه کار کنند در عمل برای فعالیت های شرکت های "اقماری" به کار گرفته می شوند، ماشین آلات و تجهیزات موسسه "مادر" بدون هیچ حساب و کتاب روشنی (حتی در همان سطح موجود) در اختیار این شرکت ها گذاشته می شود، و... با ذکر چند نمونه از صدها نمونه شرکت هایی که در حاشیه ی موسسات دولتی ایجاد شده اند.

وضعیت و عملکرد آنها روشن تر می شود. شرکت ملی فولاد ایران، شرکتی به نام "میتیل" دایر کرده است که صاحبان سهام آن عمدتاً از مدیران و کارکنان همان شرکت و وزارت معادن و فلزات تشکیل شده است. شرکت "میتیل" کار توزیع تقریباً

نوع هزینه ها افزایش یافته است. توجیه ظاهری دیگر هم این بود که از طریق راه اندازی این شرکت ها، "کمکی" به کارکنان وزارتخانه ها و موسسات دولتی که حقوق شان کفاف هزینه های زندگی شان را نمی کند، انجام دهند. این بهانه نیز، در اساس، پوششی برای کشودن دست گروه محدودی از مسئولان و مقامات دولتی و بستگان آنها در حیف و میل و خاصه حرجی درآمدها و اموال و امکانات دولتی از طریق این گونه شرکت ها بوده است، و گرنه اکثریت وسیع کارکنان دولتی نه دستی در این جور شرکت های "اقماری" دارند و (اگر هم چند سهمی از شرکت ها به آنها داده شود) نه چیزی عملا باید آنها می شود. وانگهی این نیز "منطقی" کاملاً نادرست و زیانبار است که تامین "کمک" خرجی کارکنان دولتی نیز از طریق باز کردن راه خلاف کاری ها و حساب سازی ها در این گونه شرکت های "شترمرغی" فراهم شود. واقعیت آنست که جمع محدودی از مسئولان و مدیران و گردانندگان اصلی موسسات و نهادهای دولتی، با ایجاد این نوع شرکت ها، برآند که هم از "توبره" و هم از "آخور" خورده و بار خودشان را ببندند.

ایجاد و گسترش شرکت های "اقماری"، به نوبه خود، موجب رواج بیشتر فساد مالی و اخلاقی در دستگاه های دولتی شده، و طبعاً از این جهت نیز بار سنگین هزینه های خود را بر دوش مردم تحمیل می نماید.

وزارت جهاد سازندگی، در دست دارد. شرکت های "جبل دماوند" و "الجهاد" که در شارجه و دویی مستقر هستند... قابل توجه است که کار حسابرسی این گونه شرکت های "اقماری" جهاد را هم همان شرکت "حساب رسی" انجام می دهد، یعنی در واقع، خریدار، فروشنده، ناظر، پیمانکار و نهایتاً حساب رسی رسمی نیز همه عملاً در همدیگر ادغام گردیده و زیر کنترل و اختیار چند تن از مدیران و مسئولان اصلی جهاد سازندگی قرار گرفته اند. چنین وضعیتی، نه فقط مرز میان خصوصی و دولتی را کاملاً در هم می ریزد و نه فقط امکان هر گونه تبانی و سودجویی های کزاف را فراهم می آورد، بلکه با بهره گیری از شرایط انحصاری یا نیمه انحصاری، با افزایش شدید قیمت کالاها یا خدمات عرضه شده، هزینه های سنگینی را بر مردم (چه به طور مستقیم و چه از طریق بالا بردن هزینه دستگاه های دولتی مربوطه) تحمیل می کنند. شرکت های برق منطقه ای، شرکت مخابرات، بسیاری از شرکت ها و نهادهای وابسته به وزارت صنایع و وزارت معادن و فلزات، وزارت دفاع و وزارتخانه های دیگر به تشکیل و راه اندازی این قبیل شرکت های "شترمرغی" مبادرت کرده اند.

توجیه اولیه برای ایجاد چنین شرکت هایی، در وهله نخست، واگذاری امور به "مردم" یعنی خصوصی سازی، و "کوچک کردن حجم دستگاه های دولتی" از طریق این واگذاری ها بوده است. اما، در واقع، نه تنها دامنه عریض و طویل دستگاه حکومتی، در مجموع، محدودتر نشده و نهاد و ارگان های تازه ای ایجاد گردیده اند، در اثر این قبیل واگذاری ها هم عملاً هزینه های جاری دولتی پایین نیامده است و چنان که اشاره شد، به دلیل تبانی ها و حساب سازی ها و تخلفات دیگر این

انحصاری محصولات کارخانجات دولتی فولاد را در دست دارد. احیافات، تبعضات و سودجویی هایی که این شرکت در توزیع آهن آلات معمول داشته چندان بالا گرفت که سر و صدای آن در مجلس و مطبوعات رژیم نیز بازتاب یافت. ذوب آهن اصفهان شرکتهای "تکادو" با مشارکت مدیران و بستگان آنها و گروهی از کارکنان ایجاد کرده که بخشی از کارهای خدماتی و فنی را به صورت کتراتی انجام می دهد. در اینجا صاحب کار و پیمانکار و کنترل کننده رابطه ی تجاری و مالی آنها، عملاً یک عده اشخاص معین یعنی مدیران ذوب آهن هستند. شرکت دولتی بازرگانی پتروشیمی که انحصار توزیع محصولات پتروشیمی را در کل کشور و بیز صادرات و واردات آنها را در اختیار دارد، خود سهامدار شرکتهای "نیمه دولتی- نیمه خصوصی" به نام "شرکت سرمایه گذاری صنایع پتروشیمی" است و مبادلات فیما بین آنها نیز عملاً در کنترل کسانی است که در هر دو طرف دست دارند. (بررسی شرکت های نیمه خصوصی "سرمایه گذاری" که اخیراً تعداد قابل توجهی از آنها با سرمایه های کلان ایجاد شده است و نقش آنها در جریان خصوصی و انباشت سرمایه ها، نیازمند فرصت دیگری است).

وزارت جهاد سازندگی، چندین شرکت "اقماری" در سال های اخیر ایجاد کرده است. یکی از آنها شرکت "جهاد تعاون" است که اعضای آن مدیران و اعضای جهاد سازندگی هستند. دیگری شرکت "حسابرسی و خدمات مدیریت جهاد" که سهام داران اصلی آن تعدادی از مسئولان جهاد و همان شرکت "جهاد تعاون" است. یکی دیگر شرکت "میلاد سازندگان" است که کار واردات علفه و دان مرغ را، با توجه به امکانات و اختیارات

رژیم سرکوبگر در تدارک ساختن زندان های جدیدی است

به گزارش روزنامه سلام طی جلسه مسئولان قوه ی قضایی رژیم که روز ۱۲ شهریور ماه به ریاست آیت اله یزدی سرکرده ی این نیرو تشکیل شد تصمیم گرفته شد که به بهانه انتقال زندان های قصر و اوین به خارج از تهران زندان های جدیدی در خارج از محدوده ی پایتخت ساخته شود.

از جمله دلایلی که روابط عمومی قوه ی قضائیه به همین مناسبت ذکر کرد عبارت است از 'پرهیز از تردد خانواده ها در این اماکن'

لازم به ذکر است که مناطق اطراف دو زندان یاد شده بویژه اطراف زندان اوین که بزرگترین کشتارگاه رژیم در آن قرار دارد و همواره محل تجمع وسیع خانواده های قربانیان سرکوبگری رژیم است و این تجمعات که گاه تمام طول روزهای ماه و سال صورت می گیرد خود موجب انتشار اخبار مربوط به جنایت های رژیم در حق زندانیان سیاسی می باشد و مردم عادی نیز خواه ناخواه در جریان امور قرار می گیرند.

همچنین بارها اخبار تیرباران های دسته جمعی زندانیان سیاسی از طریق مردمی که در اطراف اوین زندگی می کنند و صدای شلیک گلوله ها را شنیده اند در جامعه پخش شده است. چنین است که کشتارگران از ترس مواجه با خروش خشم فروخورده مردم می کوشند این جنایت ها را هر چه بیشتر دور از چشم مردم عادی ادامه دهند.

تشدید اختناق در ایران

انجمن قلم ایران- در تبعید (وابسته به انجمن بین المللی قلم) در بیانیه ای که در سپتامبر گذشته انتشار داده، بر تشدید باز هم بیشتر اختناق در ایران، خاصه در مورد نویسندگان، انگشت نهاده و خواستار برخورداری آزادانه نویسندگان ایران از حق تشکل و حق آزادی بیان شده است.

این بیانیه، ضمن بیان گوشه ای از اقدامات سرکوبگرانه ماموران امنیتی رژیم، از جمله حمله به نشست مشورتی سیزده نفر از نویسندگان و دستگیری و بازجویی از آنان و تهدید آشکار آنها به خودداری از هرگونه تجمع و یا انتشار متنی در ارتباط با کانون نویسندگان ایرانی، و با اشاره به محدودیت ها، محکومیت ها و حملات شدیدی که علیه روشنفکران و هنرمندان و روزنامه نگاران ایرانی از طرف رژیم جمهوری اسلامی و ارکان های آن، طی ماه های اخیر، صورت گرفته است، و همچنین با تاکید بر این که سانسورهای اعمال شده توسط وزارت ارشاد اسلامی دامنه گسترده تری یافته و حتی مانع از تجدید چاپ کتاب های زیادی شده است، اقدامات و تهدیدهای انجام شده علیه نویسندگان، ناشران و روزنامه نگاران را محکوم کرده است. بیانیه همچنین این واقعیت را که افراد مورد حمله و توهین و افترا از سوی ارکان ها و بلندکوه های رژیم جمهوری اسلامی، عملاً هیچگونه امکانی برای دفاع از خود و پاسخشویی به افتراها و اتهامات مطرح شده ندارند، محکوم ساخته است.

بیانیه مذکور بر این نکته تاکید کرده است که قصد جمهوری اسلامی تنها حملات تبلیغاتی علیه روشنفکران نیست بلکه با تحریک و راه اندازی گروه های حزب الهی و حتی با سازماندهی و هدایت دستجات بی نام و نشان تروریستی، بر آنست که، فارغ از هر گونه ملاحظات قانونی، نویسندگان و هنرمندان را سر به بیست نماید.

در این بیانیه، همچنین با اشاره به مرگ کاملاً مشکوک مترجم معروف، احمد میرعلایی، از نهادهای حقوقی بین المللی و سازمان های حقوق بشر خواسته شده است که با وارد کردن فشار بر جمهوری اسلامی، آن را وادار به پذیرش یک گروه تحقیق بین المللی، به منظور رسیدگی به این مسئله نمایند.

ناطق نوری: رئیس جمهوری آینده باید روحانی و معمم باشد

پس از ماه‌ها بحث و کشمکش بر سر تغییر قانون اساسی و برای انتخاب یا عدم انتخاب مجدد رفسنجانی به پست ریاست جمهوری که بین موافقین و مخالفین او در گرفته بود، رفسنجانی در روز سه شنبه ۱۷ مهرماه صریحا اعلام کرد که با توجه به مجموعه شرایط کشور مصلحت و لازم نمی‌داند در قانون اساسی کشور تغییری داده شود و حاضر است برای 'اعتلای اسلام و انقلاب' در هر 'سنکری' تلاش نماید و حتی استاندار کرده. پس از صحبت‌های او ناطق نوری به تمجید از عملکرد دولت رفسنجانی پرداخت و در ضمن در پاسخ به فعالیت‌های طرفداران میرحسین موسوی که اصرار دارند او را کاندیدای این پست کنند گفت: رئیس جمهور آینده ایران حتما باید روحانی و معمم باشد. او این صحبت‌ها را در جمع انجمن جمع سراسر کشور اعلام داشت.

ایران در این زمینه به عهده نکرده است.

شرکت هواپیمایی بنیاد مستضعفان

محسن رفیعی دوست رئیس بنیاد مستضعفان گفت این بنیاد قصد دارد یک شرکت هواپیمایی داخلی و خارجی بر پا کند. بعقیده کارشناسان این شرکت ممکن است بتواند با ایران ایر رقابت کند. بنیاد مستضعفان تاکنون ۶ فروند هواپیمای توپولوف به قیمت ۴۰ میلیون دلار از روسیه خریداری کرده است. گفته می‌شود سرمایه در گردش بنیاد مستضعفان ۶۰۰ میلیارد تومان است.

واردات نفت آلمان از ایران کاهش یافت

به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی، واردات نفت آلمان از ایران نسبت به سال گذشته به نصف رسیده است. علت این کاهش واردات ذکر نکرده شده است. از سوی دیگر با شدت گرفتن حملات تبلیغاتی رژیم ایران علیه دولت آلمان، به خاطر ابراز شهادت بنی صدر در دادگاه برلن، ولایتی وزیر خارجه رژیم اسلامی هشدار داد که اگر دادگاه برلن، رژیم اسلامی را مسئول جنایت برلن بشناسد، آنها هم مقابله به مثل خواهند کرد. او گفت اگر دولت آلمان در رابطه با رژیم اسلامی حرفی دارد باید این کار از طریق دولت‌ها صورت گیرد و اجازه

کلیسای ساری و کرکان بود، یک هفته بعد از ناپدید شدنش، پیدا شد. پاسداران به خانواده این کشیش اطلاع دادند که جسد حلق آویز شده او را پیدا کرده‌اند. علیرغم اینکه مقامات رژیم اعلام کرده‌اند که او خودکشی کرده است، به گفته خانواده او، وی پس از جلسه کلیسا ریوده شده و به قتل رسیده است. تاکنون ۶ کشیش در ایران به قتل رسیده‌اند که از میان آن‌ها ارسطو سیاح، میکائیلیان، سودمند و دیباچ را می‌توان نام برد.

رژیم اسلامی از فتوای قتل سلمان رشدی دست نکشیده است.

طی هفته‌های گذشته خبرتهد احتمالی دولت ایران در قبال اتحادیه اروپا برای عدم اجرای فتوای قتل سلمان رشدی منتشر شد. روزنامه جمهوری اسلامی در شماره سه شنبه سوم مهرماه نامه وزارت خارجه اسلامی را مبنی بر عدم اعزام کماندو برای قتل رشدی چاپ کرد. این نامه، حدود ۱۵ ماه پس از درخواست اتحادیه اروپا از ایران در سپردن تهدد در این زمینه صورت می‌گیرد. از سوی دیگر همین روزنامه در شماره دو روز بعد، گزارش خبرگزاری فرانسه را که به نقل از همین روزنامه گزارش داده بود ایران برای ترور رشدی کماندو اعزام نخواهد کرد نادرست خواند. در همین حال مقامات اتحادیه اروپا اعلام کردند هیچ تهددی دولت

۶۱ درصد و در اردیبهل ۷۳ درصد افزایش داشته است. قیمت یک متر مربع زمین خانه کلنگی در جنوب شهر، ۹۰ هزار تومان و در شمال تهران ۳۲۴ هزار تومان است. یکی از علل مهم این افزایش قیمت، ناشی از هجوم سرمایه‌های دلالی است که به دلیل سیاست‌های رژیم در مورد کنترل نرخ ارز، به سمت مستغلات سوق داده شدند.

مشکل مسکن معلمان

طبق اعتراف مهندس فدائی مدیر کل تعاون و تامین اجتماعی وزارت آموزش و پرورش ۳۲۰ هزار فرهنگی در سراسر کشور بی‌خانه هستند.

مهندس فدائی به هنگام اعتراف به این واقعیت برای کم‌رنگ کردن مشکل بزرگ بی‌مسکنی کارمندان آموزش و پرورش چنین توضیح داد:

حدود ۴۰ درصد از فرهنگیان مسکن ندارند که اگر فرهنگیان زوجین را یکی حساب کنیم، معلمان با سابقه‌ی کمتر از ۵ سال را به حساب تیاریم و معلماتی که در خانه پدری زندگی می‌کنند را کنار بگذاریم (!) معلمان بی‌خانه از ۴۰۰ هزار نفر به ۳۲۰ هزار نفر می‌رسند. او مدعی شد که برای حل این مسائل در ۵ ساله آینده باید به طور متوسط هر سال ۶۰ هزار قطعه زمین و مسکن به فرهنگیان داده شود. و در همین مصاحبه این خبر را نیز منتشر کرد که در حال حاضر سالانه ۳۰ تا ۴۰ هزار معلم جدید به استخدام آموزش و پرورش در می‌آیند بنابراین همین اعترافات روشن است که حتی اگر وعده‌های رژیم مبنی بر اختصاص سالانه ۶۰ هزار قطعه زمین و واحد مسکونی به آموزش و پرورش عملی شود مشکل مسکن در این بخش همچون بخش‌های دیگر همچنان افزایش خواهد یافت.

قتل یک کشیش در قائم شهر

سازمان جهانی کلیساهای ایران اعلام کرد یک کشیش مسیحی در قائم شهر به قتل رسیده است. جسد وی که محمد باقر یوسفی نام داشت و محمد روانبخش خطاب می‌شد و مسئول

دستگیری کارگران کارخانه قائم شهر

روز جمعه ۲۰ مهرماه ۷۵ خیرگزاری رژیم اسلامی دستگیری تعدادی از کارگران کارخانه پارچه بافی قائم شهر را گزارش داد. مقامات اسلامی اعلام کرده‌اند که این افراد را بخاطر سرعت اموال کارخانه دستگیر کرده‌اند. گفتنی است که حقوق کارگران این کارخانه ماه‌هاست که پرداخت نشده و نارضایی و اعتراض در میان کارگران جریان دارد.

تعهد کتبی و سپردن قباله ملک برای برگزاری جشن عروسی

مقامات انتظامی رژیم اسلامی اعلام کرده‌اند که از این پس برگزارکنندگان جشن عروسی ملزم به دادن یک تعهدنامه ۷ ماده‌ای به نیروهای انتظامی منطقه عمل سکونت شان می‌باشند. طبق پاره‌ای از مفاد این تعهدنامه، آرایش عروس و حضور او در خیابان‌های شهر بدون حجاب مطلقا ممنوع است. پخش موسیقی و فیلم برداری در حین عبور کاروان عروس و داماد نیز در سطح شهر ممنوع گردیده است. امضاکنندگان این تعهدنامه باید یک قباله ملکی را نیز به کروگان بگذارند.

قطع انگشتان دست

به نوشته روزنامه رسالت، در شهر بابل انگشتان دست راست دو نفر را، به جرم دزدی قطع کردند. در این اقدام ضدانسانی، چهار انگشت دست راست هر کدام از این افراد قطع گردید. حکم قطع انگشتان به تائید دیوان عالی حکومت رسیده بود.

۷۳ درصد افزایش قیمت زمین و مسکن

بنابه گزارش روزنامه کیهان در تاریخ چهارشنبه ۱۱ مهرماه، بر اساس گزارش رسمی منتشره، قیمت مسکن و زمین نسبت به یک سال گذشته حداکثر ۷۳ درصد افزایش را نشان می‌دهد. طبق این گزارش، قیمت‌ها در تهران

اخراج های وسیع در پست و مخابرات

بر پایه گزارش های رسیده، شرکت مخابرات اعلام کرده است که در اجرای سیاست تعدیل نیروی انسانی تا پایان برنامه پنجساله دوم (۱۳۷۸) حدود ۸۰ درصد از پرسنل خود را کاهش داده و از کار بیکار خواهد کرد.

اجرای این سیاست که در سال های اخیر در شرکت های پست و مخابرات، مثل برخی دستگاه های دولتی دیگر، تعقیب گردیده، تا به حال اخراج و بیکار سازی هزاران نفر از کارکنان این دو شرکت را به دنبال داشته است.

غرضی، وزیر پست و تلگراف و تلفن، طی مصاحبه ای با «اسلام» (۶ شهریور ۷۵)، بدون اشاره به آماری در این زمینه، اعلام داشت که بخش قابل توجهی از نیروهای اجرائی و خدماتی از بدنه وزارتخانه خارج شده اند و الان حقوق بگیر دولت نیستند.

بخش بزرگی از این اخراج ها، به صورت اجباری، و در جهت کاهش تعداد کارکنان (ظاهرا به بهانه ی تقلیل هزینه های اجرائی) انجام گرفته و می گیرد. بدین ترتیب که مثلا بخشنامه ای صادر شده و از کارکنان خواسته می شود که تا مهلت معینی خود را بازخرید بکنند و اگر نه پس از آن، میزان حقوق و مزایای دریافتی آنها به یک سوم مقدار قبلی کاهش یافته و یا این که حکم اخراج دریافت خواهند کرد. قابل توجه است که در کنار اجرای این سیاست، در بخش هایی از پست و مخابرات، بعضا افراد دیگری از خانواده شهدا یا ایثارگران و یا از بستگان مقامات، جدیدا استخدام می شوند. در واقع، پیاده کردن این سیاست، علاوه بر کاهش پرسنل، به نوعی 'تصفیه' یا 'پاکسازی' آنها را نیز تعقیب می کند.

بخش دیگری از این اخراج ها هم مربوط به واگذاری قسمت های قابل توجهی از کارهای اجرائی و خدماتی به بخش خصوصی است که خود وزیر پست و تلگراف و تلفن نیز در مصاحبه اش به آن اذعان کرده است.

تغییر یا تثبیت نرخ ارز؟

افزایش نرخ رسمی ارز یا تثبیت آن در میزان فعلی (هر دلار معادل سیصد تومان) یکی از مسائل مورد مجادله جناح های حکومتی در وضعیت حاضر است. با آن که از ابتدای سال جاری مقامات دولتی به دفعات در مورد عدم تغییر نرخ رسمی فعلی ارز صحبت و تاکید کرده اند و اخیرا هم رئیس بانک مرکزی 'شایعه' افزایش آتی نرخ ارز را تکذیب نموده است، باز هم این گونه 'شایعه' ها ادامه دارد. در واقع، خود این تکذیب ها هم نشانه ای از آنست که جر و بحث میان جریانات مختلف درون رژیم، در این زمینه پایان نیافته است.

از یک سوی، بحث های اقتصادی میان گروه های فشار (و از جمله صادرکنندگان، واردکنندگان، صاحبان و مدیران صنایع، صرافان و دلالان) و سخنگویان کوناگون آنها جریان دارد. کسانی که مدافع افزایش نرخ ارزها (یا کاهش ارزش ریال در مقابل ارزها) هستند، افت شدید صادرات غیرنفتی را شاهد آورده و مدعی اند که برای حفظ صادرات در سطح قبلی، نرخ رسمی یا صادراتی ارز بایستی به میزان تورم قیمت ها در سال گذشته، افزایش داده شود (مثلا اگر نرخ رسمی تورم را ۵۰ درصد فرض کنیم، بهای دلار از ۳۰۰ تومان به ۴۵۰ تومان بالا برود). مدعیان تثبیت نرخ ارز هم، تاثیر بالابردن نرخ دلار در ایجاد موج جدید دیگری از گرانی و عواقب آن را مطرح ساخته و تاکید می کنند که به هر ترتیب، با 'تعزیرات' و حذف بخشی از عرضه و تقاضا از بازار، و با تحمل کساد و رکود فزاینده جاری بایستی از افزایش نرخ ارز جلوگیری شود. اما این بحث ها فقط بخشی از جر و بحث های جاری را تشکیل می دهند. بخش دیگر آن رقابت های سیاسی جناح های حاکم است که از جمله روی مسئله نرخ ارز هم متمرکز شده است.

دار و دسته رفسنجانی که، با ادامه روال فعلی، احتمال از دست دادن ریاست جمهوری و واگذاری دولت را به جناح عمده رقیب، بیشتر می بینند ترجیح می دهند که فعلا دست به نرخ ارز نزنند و تغییر آن را (به همراه همه ی عواقب آن) به کردن دولتی که بعدا (پس از انتخابات ریاست جمهوری در مرداد ۷۶) روی کار می آید، ببندازند. جناح بازار و جامعه روحانیت نیز که در تدارک به دست آوردن مسند ریاست جمهوری و تصاحب دستگاه اجرائی است، به همان دلیل مایل است که این کار به دست دار و دسته رفسنجانی انجام بگیرد. همچنین فشارهای وارده از جانب دلالان و صادرکنندگان عمده نیز در این میان نقش مهمی بازی می کند. از همین روست که مثلا ناطق نوری، گاه و بیگاه، از 'چاره جویی فوری' برای صادرات سخن به میان می آورد.

های علوم پزشکی نسبت به آینده کاریشان و ناتوانی پزشکان جوان در تامین حداقل مخارج زندگی خود منعکس است. بنابه گزارش این روزنامه وزارت بهداشت برای جلوگیری از عوارض تراکم پزشکان بیکار، کاهش تعداد پذیرش دانشجوی پزشکی را خواستار شده است، ولی این امر مورد موافقت قرار نکرفته است. این در حالیست که مراکز درمانی و امکانات کار برای پزشکانی که از دانشگاه های دولتی و خصوصی کوناگون به بازار کار سرازیر می شوند، محدود و ناچیز هستند. از سوی دیگر نماینده کاشمر در مجلس اسلامی طی سخنان خود در مجلس اعلام کرد ۴۵ هزار بیکار با تحصیلات دانشگاهی هم اکنون در کشور وجود دارد.

"سلام" خود را سانسور می کند

در پاسخ به انتقاداتی که از نشریه سلام مبنی به رویه ی سازشکارانه آن طی ماه های اخیر در قبال سیاست های حاکم صورت می گیرد، روزنامه سلام پاسخ داد که برای بقای خود خود را سانسور می کند. سردبیری سلام می نویسد: کسانی که صاحب قدرت اند 'سلام' را آنگونه که ما می خواهیم قابل تحمل نمی دانند مگر اینکه نقطه نظرهای آنان را رعایت کند... اکنون آیا در چنین شرائطی اگر ما از بخشی از نقطه نظرهای خود چشم پوشی کنیم و در حد ممکن به راه خود ادامه دهیم بهتر است و یا از منطق همه یا هیچ چیز پیروی کنیم؟ ما راه درست را آن می دانیم که از اتفاق و رخ دادن چیزی که آن را به زیان جمهوری اسلامی می دانیم جلوگیری کنیم و این کار را امروز با صرف نظر کردن از انتشار بخشی از نقطه نظرهای خود انجام داده ایم... گویا آتش آن قدر شور بوده که برخی از آشپزها هم آن را فهمیده اند.

ندهد یک دادگاه در این رابطه دخالت کند. بدنبال ملاقات اخیر کینکل و ولایتی در جریان سفر ولایتی به نیویورک، خبرگزاری جمهوری اسلامی اعلام کرد دو طرف در این دیدار برای حل مشکلات فی مابین ابراز علاقه نموده اند و قرار است بزودی معاون وزیر خارجه آلمان از ایران دیدار نماید. ولایتی نیز گفت قرار شده است تا سه ماه دیگر وزیر خارجه آلمان از ایران دیدار کند. وزارت خارجه آلمان این خبر را شدیداً تکذیب کرد.

نشریه "آدینه" دادگاهی شد

ذاکری مدیر مسئول آدینه به جرم چاپ مقاله ای در زمینه کزینش دانشجو تحت عنوان 'موارد آزادی علمی' که در شماره های ۸۴ و ۸۵ آدینه در سال ۷۲ منتشر شده، به دادگاه کشیده شد. سازمان سنجش کشور آدینه را به نشر اکاذیب متهم ساخته و از مدیر مسئول آن شکایت کرده است. ذاکری در دفاع از خود گفت: 'در خلال این مقاله به سه مورد اشاره شده است. اول این که فهرست قبول شدگان مقاطع کارشناسی ارشد و دکترا باید به تایید اداره کزینش برسد که عنوان این مطلب خلاف واقع نیست. دوم این که در این مقاله ادعا شده است که نام عده ای از قبول شدگان در فهرست حذف می شود که نویسنده مقاله مدارکی را در این مورد ارائه داده است و سوم اینکه در این مقاله عنوان شده است که اشخاص بدون شرکت در امتحانات ورودی در مقاطع تحصیلی کارشناسی ارشد و دکترا پذیرفته شده اند که عده ای از این افراد فارغ التحصیل و عده ای از آنان شاغل به تحصیل هستند و نویسنده اسامی این افراد را به عنوان مدرک ارائه کرده است. هنوز از حکم 'دادگاه' علیه مدیر مسئول آدینه گزارشی دریافت نشده است.

پزشکان و فارغ التحصیلان بیکار

در ستون الوسلام روزنامه سلام، خبری دایر بر مایوس بودن انترن های دانشگاه

گزارش جلسات دادگاه "میگونی"

پنجشنبه ۱۳۷۵/۱۰/۲۶

پس از شروع دادگاه شاهد محمد - عبدالله (لبنانی) به عنوان شاهد فرا خوانده شد .

وی گفت: من امین ، دارابی و راتل را می شناسم . من هنگامی که در رستوران چینی کار می کردم راتل و امین را در آنجا می دیدم . من مدتی با امین در یک خانه مشترک زندگی می کردم ، خانه را برادر زن دارابی در اختیار امین گذاشته بود .

در شب ۱۷ سپتامبر (۱ صبح جمعه ۱۸ سپتامبر) امین به خانه من آمد ، آشفته بود و دستانش می لرزید و خواهش کرد که اجازه دهم آن شب را آنجا بخواهد . من و همسر در خانه بودیم و به او اجازه دادیم . روز بعد ، صبح زود ، بنابه گفته خودش برلن را به قصد غرب آلمان ترک کرد . شاهد حاضر نشد لباس های او را در آن شب به یاد آورد . دارابی را از مغازه ای که در آن کار می کردم و همچنین از مسجد شیعیان برلن می شناسم . من سیال ۸۹ به برلن آمده ام . شاهد در مورد دارابی از دادن پاسخ به سوالات طفره می رود . پس از پایان شهادت دادستانی کل اعلام کرد : شاهد دوم آقای بنی صدر ، منبع 'C' روز گذشته برای بازجویی حاضر شده و گفته که صحبت خواهد کرد . آمدن این شاهد به دادگاه هنوز مشخص نیست . شهادت منبع B هنوز تمام نشده است . ما سعی خواهیم کرد پرونده ها در جلسه آینده یعنی ۷ اکتبر به دادگاه ارائه دهیم .

روز پنجشنبه ۲ اکتبر ابوالحسن بنی صدر برای دومین بار بعنوان شاهد در جلسه دادگاه میگونوس شرکت کرد او در این جلسه اطلاعاتی را که در مورد دیدار محرمانه ی اخیر اشمیت باوئر از ایران بدست آورده بود در اختیار دادگاه قرار داد و گفت وزیر امنیت آلمان علاوه بر دیدار حضوری با ولایتی با فلاحیان نیز از طریق تلفن مذاکره کرده و قول و قرارهایی برای اقدامات بعد از دادگاه میگونوس با آنها گذاشته است . وی همچنین تاکید کرد که اشمیت باوئر با پسر رفسنجانی نیز ملاقات حضوری داشته است . بنی صدر در پاسخ این سؤال که آیا در مورد این اطلاعات سندی در اختیار دارد گفت اگر منظورتان از مدرک نوار ضبط صوت است ؟ نه او در بخش دیگری از شهادت خود اعلام نمود که دو تن از منابع خبری وی حاضرند در صورتی که دستگاه امنیتی آلمان پای خود را از قضیه بازجویی از این افراد بیرون بکشند ، اطلاعات خویش را در برابر دادگاه ارائه دهند . بنی صدر مطرح نمود که مقامات امنیتی آلمان خواسته بودند که شهود پیش از حضور در دادگاه با آنها ملاقات کنند .

اتوشیلی ، وکیل مدافع شاکای خصوصی طی سئوال خویش از بنی صدر مطرح نمود که روزنامه های دولتی ایران و نیز مقامات رسمی جمهوری اسلامی بیش از آنکه نسبت به کشف حقیقت نهنفته در پشت ترور چهار

ایرانی حساس باشند نسبت به سرنوشت متهمین از خود حساسیت نشان می دهند و این امری غیرعادی است . دارابی مهم اصلی خطاب به اتوشیلی فریاد زد که اینجا پارلمان نیست ، تفسیر نکن ! سئوال را بکن . شیلی در پاسخ گفت شما خوشبختانه رئیس دادگاه نیستید تا برای من تعیین کنید که چه بگویم و چه نگویم . اما حرف های شما و اعتراض شما برای من بسیار روشنگر بود .

یکی دیگر از وکلای مدافع می پرسد آیا علت این قتل مشکلات درونی کردها نبوده است ؟

بنی صدر جواب می دهد که تاکنون ۶۰ نفر در خارج از کشور کشته شده اند آیا تمام این ها در اثر اختلافات داخلی بوده است .

بنی صدر بعنوان تاکید بر صحت اطلاعات و اظهارات خود در دادگاه توضیح داد که طی دو هفته ای که از نخستین شهادت افشاگرانه اش در دادگاه میگونوس می گذرد رژیم ایران هیچ مدرکی دال بر نادرست بودن اطلاعات و شهادتش منتشر نکرده و تنها به تهدید و ارباب علیه او دست زده است . در بخش دیگری از این شهادت از بنی صدر درباره قول و قرارهایی که اشمیت باوئر با مقامات ایرانی و حزب اله لبنان گذاشته است سئوال شد او گفت که مطمئن است که اشمیت باوئر به مقامات ایران و لبنانی ها گفته است وقتی که دادگاه حکم خود را صادر کرد دولت آلمان متهمین را آزاد خواهد ساخت . در همین موقع امین ، متهم لبنانی که همان آغاز به مشارکت در کشتار میگونوس اعتراف کرده بود و بعدها این اعتراف را پس گرفته است با لحنی التماس آمیز صحبت های بنی صدر را قطع کرد و پرسید آیا فقط یکی را آزاد می کنند یا هر سه نفر را ؟

در همین جلسه از طرف دادستانی در رابطه با موضوع مراجعه فردی بنام نورآرا (یکی از افرادی که دولت ایران توافق کرده بود که در سفارت آلمان از او توسط نماینده دادستانی بازجویی بعمل آید) به سفارت توضیح داده شد که این فرد در روز مقرر هیچگونه مراجعه ای به سفارت نداشته و افراد سفارت برای پیدا کردن او حتی در میان صفوف مراجعین ویزا در برابر کنسولگری آلمان نام او را خوانده و او را نیافته اند . بنابر این دادستانی چنین نتیجه گیری کرد که دولت ایران از طریق عدم حضور نورآرا در بازجویی در روز مقرر سعی داشته است در کار دادگاه اختلال کند .

دوشنبه ۱۳۷۵/۱۰/۲۷

در آغاز پرونده اداری 'مرکز وحدت اسلامی' در برلن قرائت شد . اعضا موسس هیئت مسئولین و چند پاراکراف از اساستنامه . اعضا هیئت رهبری : زواره ، کاظم دارابی و بهمن برنجیان . از اعضا هیئت موسس می توان از همسران دارابی و برنجیان نام برد .

سپس شاهد عبدالرحیمی (ایرانی) به جایگاه شهود آمد .

شاهد گفت: از فعالین سابق سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) است . وی اظهار داشت ، در مارس ۱۹۹۲ پس از تماس تلفنی نجاتی ، که از طرف سازمان امنیت ایران است ، نشستی با وی و نادر صدیقی و حسین اولیا داشتیم . بحث حول تشویق بازگشت ایرانیان به کشور بود و من با توجه به نظراتم یعنی تحول تدریجی در ایران بدون خشونت ، حاضر به مذاکره با آنها شدم . علاوه بر آن دخترم در ایران ممنوع الخروج بود که آنها ترتیب خروجش از ایران را دادند . رئیس دادگاه از شاهد پرسید : شما به عنوان اپوزیسیون از ایران خارج شدید و یا مامور سازمان امنیت ایران بودید ؟ شاهد گفت به عنوان اپوزیسیون از ایران خارج شدم . رئیس گفت ، من نمی خواهم به شما توهین کنم ولی برایم قابل قبول نیست ، یک نفر از اپوزیسیون حاضر باشد با یک مامور امنیتی مذاکره کند و جلسه بگذارد . شاهد گفت : من برای خارج کردن دخترم از ایران و زندانیان سیاسی سازمانم حاضر شدم و از کرده خود نیز پشیمان نیستم .

سپس دادستان گفت شهادی که آقای بنی صدرن تحت منبع 'C' معرفی کرده بود حاضر است که روزهای پنجشنبه و جمعه ۱۰ و ۱۱ اکتبر به عنوان شاهد در دادگاه حاضر شود به شرط آنکه ، جلسه غیرعلنی باشد یعنی مطبوعات و تماشاگران حضور نداشته باشند و مشخصات شاهد در دادگاه عنوان نشوند . دادستانی تقاضا کرد که با این شرایط موافقت شود زیرا : خان وی به شدت در خطر است ، وی از مامورین عالیرتبه ایران بوده و می خواهد در رابطه با چند ترور دولت ایران در خارج از کشور گزارش دهد . علاوه بر آن برای این شاهد فرمان قتل صادر شده است . رئیس گفت نظر خود را اعلام خواهیم کرد .

پنجشنبه ۱۳۷۵/۱۰/۲۶

در آغاز رئیس گفت تصمیم خود را اعلام می کنیم : شاهد منبع 'C' در دادگاه امروز حاضر می شود و با تقاضای غیرعلنی بودن موافقت می شود . دلائل به دلیل در خطر بودن جاننش ، به دلیل نوع شهادت و اخباری که می خواهد بدهد ، به دلیل منابعی که اطلاعاتش از آنجا کسب شده و همچنین بخاطر خطری که خانواده اش را تهدید می کند و بخاطر تقلیل خطر شناخته شدنش . پس تماشاگران و نمایندگان مطبوعات جلسه را ترک کنند و بقیه حاضرین موظف به سکوت هستند . سوال و جواب از این شاهد پس از دو روز تمام نشده است و هفته آینده ادامه دارد .

پاسخ دبیرخانه کمیته مرکزی به :

پرسشهایی حول کنگره سازمان، اتحاد چپ، ائتلاف، مجاهدین

را حول آنها متمرکز نماید، اقدام کنند. همراه با روشن شدن این سرفصل ها، چگونگی سازماندهی و نحوه انتشار بولتن چپ که می خواهد بحث حول محورهای فوق را سازماندهی نماید، در دستور قرار می گیرد.

انتشار چنین بولتنی، در صورتی که تلاش شود، به عنوان تریبون آزاد نظری سیاسی چپ، به دور از هر گونه تک نظری و یا بکارگیری شیوه های انگ و اتهام، منعکس کننده خردجمعی چپ گردد و با همساری نیروهای شرکت کننده، در تیراژ قابل ملاحظه ای منتشر شود، بدون شک نه تنها به رشد و غنای ایدئولوژیک- سیاسی این جنبش کمک می کند، بلکه در روند خود می تواند، به نزدیکی نظری و برنامه ای آنها یاری رساند.

ایجاد کمیته دفاع از حقوق و مبارزات کارگران، که لزوماً از دل ضرورت وحدت چپ بیرون نمی آید، چون هر عرضه همکاری و کار مشترک دیگر می تواند زمینه عملی نزدیکی نیروها را فراهم نماید.

تا جایی که به دفاع از حقوق دمکراتیک مردم و مبارزات آنها مربوط می شود- بخصوص در خارج از کشور- امروزه ما بدرستی شاهد ایجاد ده ها کانون، انجمن و کمیته دفاع از حقوق زندانیان سیاسی، پناهندگان، مبارزه علیه تروریسم دولتی رژیم، دفاع از حقوق زنان، دفاع از حقوق بشر و... می باشیم. تقریباً در اکثریت قریب به اتفاق آنها، خوشبختانه نیروهای چپ نیروهای پیشقدم بوده و در تداوم فعالیت آنها نقش انکارناپذیر دارند. در این میان جای کمیته یا کمیته هایی که بتوانند با دفاع از حقوق کارگران و افشا بی حقوقی آنها، بخصوص در زمینه قوانین ضد کارگری رژیم، با دفاع از مبارزات آنها و جلب پشتیبانی مجامع و سندیکاهای سایر کشورها از این مبارزات به تقویت و گسترش مبارزات کارگری که اگر چه امروز پراکنده اند، اما به میزان نسبتاً گسترده ای در سراسر کشور جریان دارد، یاری رسانند، خالی است. در این رابطه نیز ما از تمامی نیروهایی که نسبت به این مبارزه حساس اند و از خود احساس مسئولیت نشان می دهند، دعوت می کنیم، فارغ از اختلافات ایدئولوژیک و سیاسی خود در این راه کام بردارند.

س- اساس نقد شما نسبت به تشکل اتحاد چپ کارگری چیست؟

پاسخ- کنگره سازمان به فعالیت در چارچوب این تشکل رای نداد و شرکت در آن را رد نمود. علاوه بر این کمیته مرکزی سازمان در اولین جلسه بعد از کنگره نیز پیرامون این موضوع اظهار نظر نمود و در چهارچوب نظر کنگره دلایل عدم شرکت در این تشکل را چنین بر شمرد:

مرکزی در نقد عملکرد مورد بررسی قرار گرفت و جز مسائلی بود که پیرامون آن اظهار نظر شد. در این رابطه رفقای در مخالفت با عدم شرکت در اتحاد چپ کارگری صحبت کردند و پیشنهاد داشتند که کمیته مرکزی بخاطر عدم شرکتش در اتحاد چپ کارگری، مورد انتقاد قرار گیرد. این پیشنهاد به رای گذاشته شد و ۱۴ درصد آرا موافق بدست آورد. از آنجا که نقد عملکرد کمیته مرکزی منتشر نشد، سیاست سازمان در این رابطه نیز در نشریه منعکس نگردید و این موجب شد تا این ذهنیت شکل گیرد که کویا کنگره سازمان در این مورد اساساً اظهار نظر نکرده است.

س- کنگره سازمان در رابطه با وحدت نیروهای چپ چه طرحی را پیشنهاد کرده است؟

پاسخ- در شرایط کنونی، با توجه به حد اختلافات نظری- سیاسی در صفوف چپ از سونی و میزان پراکندگی و تفرقه ای که در میان اجزا مختلف آن عمل می کند از سوی دیگر، فراخوان به اتحاد تشکیلاتی نیروهای چپ، غیرواقعی است. با توجه به این واقعیت و درک ضرورت هماهنگی و همگرایی نیروهای این طیف با هدف دستیابی به شرایط وحدت، کنگره ما سه وظیفه را به موازات هم در دستور کار سازمان قرار داده است:

- سازماندهی بولتن مباحث تئوریک- سیاسی به صورت مشترک و حول موضوعات مورد بحث در جنبش چپ - برگزاری سیمار و جلسات و کنفرانس های مشترک حول مباحثی که در بولتن جریان می یابد.

- ایجاد کمیته دفاع از حقوق و مبارزات کارگران برای آغاز هرگونه بحث و گفتگو، باید از پیش ارزیابی حداقلی از وجوه مشترک نیروهای طرف گفتگو داشت. در این رابطه ما معتقدیم نیروهایی می توانند بین خود زبان مشترک بیابند که در اهداف کلی زیر اشتراک نظر داشته باشند:

- پذیرش سوسیالیسم به عنوان آلترناتیو نظام سرمایه داری

- تلاش جهت سازماندهی طبقه کارگر بعنوان تعیین کننده ترین نیروهای تحول اجتماعی

- سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق انقلابی توده ای و برقراری دمکراسی

با توجه به توضیحات فوق، سازمان ما برای وحدت چپ از تمامی سازمان ها، محافل و نیروهای منفرد سیاسی که در اهداف پیش گفته اشتراک نظر دارند، دعوت می کند با برگزاری سیمارهای بحث گفتگو به منظور یافتن سر فصل های مشترک نظری سیاسی، که جنبش چپ می بایست در شرایط کنونی مباحث خود

پس از انتشار مصوبات کنگره، سولاتی پیرامون آنها مطرح شده است. تحریریه سازمان تلاش می نماید که به طرق کوناگون پاسخ آنها و همچنین نظرات موافق و مخالف پیرامون آنها را در نشریه منعکس نماید. در اولین گام از دبیرخانه کمیته مرکزی تقاضا شد تا به برخی از این سولات پاسخ دهد. در همین شماره پاسخ دبیرخانه به سولات مطرح شده را از نظر خوانندگان می گذرانیم:

س- کنگره دوم سازمان اخیراً برگزار شد. کمیته مرکزی منتخب کنگره در اعلامیه پیرامون برگزاری کنگره اعلام داشته است "کنگره دوم، گام مهمی در حیات سازمان ما و در پیشرفت و ارتقا فعالیت آن بود" ممکن است در این باره توضیح بیشتری بدهید.

پاسخ- کنگره دوم بعنوان گام مهمی در حیات سازمان ما و در تثبیت آن بود. این کنگره تنها یک کنگره ادواری سازمانی نبود بلکه نشانه موفقیت سازمان ما، بعنوان حاصل وحدت دو سازمان در ایجاد یک تشکیلات ادامه کار و از این نقطه نظر پایدار بود. ما در کنگره اول بر اساس توافقاتی حداقلی، سازمانی را ایجاد نمودیم که در عین تنوع نظری، مکانیسم های تشکیلاتی را به مثابه کاریاب فعالیت عملی خود به کار می بست که در جنبش چپ، حتی علیرغم پذیرش اصولی آنها، در بسیاری موارد در عمل هنوز فاقد موضوعیت اند. که در راس همه آنها، آزادی در نظر و اتحاد در عمل قرار دارد. کنگره دوم سازمان ما، با تمام تنوعات نظری در آن و اختلافاتی که در سطوح مختلف و در موضوعات مهم مربوط به مباحث آن وجود داشت و در گزارش کنگره و مصوبات آن منعکس است، در تثبیت تشکیلات ما و در تاکید بر این بخش مهم هویت آن، نقش تعیین کننده ای داشت. از این نقطه نظر، کنگره دوم، بیان موفقیت وحدت ما، از نقطه نظر تشکیلاتی بود. ما بر اساس این دستاورد، می توانیم با اطمینان بگوئیم که نه فقط در کنگره دوم ما با مشکلات تشکیلاتی مواجه نبودیم، بلکه در آینده نیز چنین معضلاتی سد راه ما در پرداختن به عرصه های دیگر فعالیت سازمان، نخواهد بود.

س- چرا کنگره سازمان علیرغم پرداختن به وحدت نیروهای چپ، درباره اتحاد چپ کارگری سکوت کرده و سیاستش را در این مورد مشخص نکرده است؟

پاسخ- واقعیت اینست که اتحاد چپ کارگری بطور مستقل در دستور جلسه کنگره قرار نداشت. ولی موضوع برخورد با آن بعنوان بخشی از عملکرد کمیته

اولاً اتحاد چپ کارگری که هدفش متحد کردن نیروهای وابسته به طبقه کارگر برای استقرار سوسیالیسم می باشد از همان ابتدا با روشی نادرست، بجای گردآوری نیروهای وسیع اما پراکنده چپ و کاوش و کنکاش پیرامون معضلات آن، با ایجاد مرزبندی و تقسیم نیروهای چپ به کارگری و غیرکارگری و تفکیک نمودنشان به طرفداران سیالیسم و مخالفین آن و... تخم جدائی و فرقه گرایی را در خود پروراند. این نیروها در اولین کام، با اعلام یک برنامه نظری، بین خود و دیگران یعنی بین خود و سایر جریانات مدعی سوسیالیسم اما وابسته به افسار و طبقات غیر پرولتری دیوار کشیدند و با وعده تک تر کردن حلقه نظری خود، نوید تجزیه در صفوف همان تعداد عناصر، محافل و جریانات متشکل در اتحاد چپ کارگری را برای کام بعدی، به دیگران دادند.

ثانیاً نیروهای تشکیل دهنده اتحاد چپ کارگری چه به لحاظ هدف مورد نظرشان که بخشا جبهه و بخشا وحدت حزبی را هدف اتحادشان قرار داده اند، چه به لحاظ تاریخ شکل گیری و ساختار و ترکیب کونی شان، کاملاً ناهمگونند. همچنین این مجموعه بدون هیچگونه پراتیک مشترک و شناخت متقابل، به شکل شتابزده ای در یک تشکل کارگری، اعلام موجودیت کرده اند. تشکل هایی که چنین شتاب زده و بر اساس این یا آن مرزبندی موضعی با دیگران ایجاد می شوند، شانس چندانی در ادامه کاری و پایداری ندارند. ما معتقدیم که اتحاد باید نه از طریق این آن سر هم بندی جریانات مختلف، یا این یا آن مرزبندی، بلکه در جریان عمل مشترک و بر اساس یک برنامه مثبت و از این نقطه نظر نیز متفاوت با دیگران، پی ریزی گردد. ثالثاً مبانی نظری مورد توافق این جریان، برای یک حزب سیاسی چپ نیز در شرایط امروزه که سوالات متعددی برای کمونیست های سراسر جهان مطرح است، چارچوب تنگی است. یا فشاری روی این مبانی و معیار قرار دادن آن برای سنجش دیگر نیروهای چپ، تنها نتیجه اش تجزیه و پراکندگی است. این در حالی است که این تشکل با این چارچوب تنگ نظری، به لحاظ تشکیلاتی دارای تناقضات، ابهامات و بی ضابطه گی های فراوان است بگونه ای که قادر نخواهد بود کارکرد یک تشکل صنفی یا دمکراتیک را نیز داشته باشد.

رابعاً این اتحاد از بدو اعلام موجودیتش با تناقضی رویرو بوده است. از طرفی بر وحدت چپ های کارگری که برای تحقق بدیل سوسیالیستی در مقابل رژیم مبارزه می کند، تاکید می نموده است. از طرف دیگر اساس عملکردش هیچ تفاوتی با یک تشکل سیاسی دمکراتیک ندارد. این تشکل نمی تواند توضیح دهد که اولاً برای بدیل سوسیالیستی در مقابل این رژیم چه اقدامات مشخصی انجام داده است که به آن بیانجامد ثانیاً اگر معیار سنجش، عملکرد این تشکل

است، چرا برای ورود نیروهای دمکرات و مترقی به این تشکل، مانع مصنوعی ایجاد می نماید.

خامساً براساس این مجموعه، برای کمیته مرکزی سازمان ادامه کاری اتحاد چپ کارگری زیر سوال است. مجموعه تناقضات، سردرگمی ها و بالاگرفتن تنش های درونی این جریان خود گواه بی آیندگی این همکاریست.

البته عدم شرکت در این تشکل بمعنی عدم همکاری با آن نیست. ما در هر کجا که وظایف مشترکی جلو رو داشته باشیم، به سهم خودمان از همکاری با آن استقبال می کنیم و از این رو در چارچوب همکاری های 'جریان' ما پیشنهاد کرده ایم که نمایندگان اتحاد چپ کارگری نیز شرکت نمایند.

س_ اخیراً گفته شده است که اتحاد چپ کارگری به سه شعار اولیه بازگشته است یا مسی خواهد بازگردد. در این صورت سیاست سازمان در رابطه با آن چیست؟

پاسخ_ اگر رفقای اتحاد چپ کارگری تجربه چند ساله خود را مورد بررسی قرار دهند، به نتیجه ای جز این نخواهند رسید. و در چنین حالتی ما اختلافی با آنها نخواهیم داشت.

س_ سازمان راه کارگر در ابتدا حول همین سه شعار دعوت به گردهمایی نمود. چرا سازمان در آن مقطع نیز به آنها پاسخ رد داد؟

پاسخ_ البته پاسخ منفی ما به دعوت آنها بی تاثیر از شرایط آن زمان نبود. شرایطی که راه کارگر به عنوان دعوت کننده و نیروی اصلی این گردهمایی برای ما جدیش زیر سوال رفته بود. در آن مقطع راه کارگر در حالی که وحدت سه جریان با تفاضات به مراتب بیشتر را به بن بست کشانده بود، پرچم دار وحدت بزرگتری با تفاضات به مراتب کمتری شده بود. علاوه بر این ما اعتقاد داشتیم که دعوت راه کارگر نه برای بحث و تبادل نظر حول معضلات چپ بلکه برای ایجاد یک تشکل حزبی بوده است. در این رابطه بر این باور بوده و هستیم که چنین اتحادهای بزرگی از دل اتحادهای کوچکتر بیرون خواهد آمد و بدون مقدمه شکل نخواهد گرفت. این دو مساله دلیل اصلی رد دعوت راه کارگر به گردهمایی تحت عنوان برای اتحاد هواداران سوسیالیسم بود.

س_ بنا به گزارش کنگره که در شماره ۲۶ اتحاد کار منتشر شده است، نقد عملکرد سازمان که در دور اول رای گیری، چارچوب آن به تصویب رسید، بعد از تکمیل و تغییر برخی مسائل، رای کافی نمی آورد و تصویب نمی شود. ممکن است راجع به مسائل مطروحه در آن و علت عدم انتشار توضیح دهید؟

پاسخ_ علت عدم انتشار نقد عملکرد این بود که مسائل مطروحه در آن، بخشا به عملکرد درونی تشکیلات برمی گشت و جنبش در جریان آن قرار نداشت بهمین دلیل انتشار آن کمکی به مسائل جنبش نمی کرد. ولی با توجه به ابهاماتی که بوجود آمده بهتر بود خلاصه ای از مسائل مهم سیاسی مطروحه در آن منتشر می کردید.

اما در رابطه با مسائل مطروحه در نقد عملکرد، به رتوس آنها اشاره می کنیم:

نقد عملکرد با پرداختن به وحدت دو سازمان و ارزیابی حول آن، بررسی فعالیت سازمان را در فاصله دو کنگره آغاز می کند. در این رابطه در نقد عملکرد آمده است: 'نفس وحدت ما که از دل شکست وحدت سه جریان بیرون آمد، خود اقدام مثبتی در جهت پایان دادن به پراکندگی در صفوف چپ ایران بود. عزم تشکیلات دو جریان برای وحدت و پایبندی به تهدید که سپرده بودند، خود زمینه مثبتی برای حرکت سازمان بعنوان یک نیروی جدی در میان سایر جریانات، ایجاد نمود. انعکاس نتیجه این اقدام، به ترمیم نیروهای تشکیلات دو جریان کمک نمود و تا حدی نیز امیدهایی در دل برخی از نیروهای منفرد که خود را در چارچوب و کساد فکری نیروهای چپ رادیکال می دیدند بوجود آورد. در ادامه این ارزیابی به کمیته مرکزی انتقاد شده است که از زمینه مثبت این وحدت، برای وحدت های بعدی بدرستی استفاده نکرده است. سپس نقد عملکرد به لحاظ سیاسی و تشکیلاتی، فعالیت سازمان را بررسی نموده جنبه های مثبت و منفی آنها را بر می شمرد. ارزیابی از اوضاع سیاسی جامعه، تحلیل از تاکتیک های جدید مجاهدین که در فاصله دو کنگره صورت گرفته بود، در نقد عملکرد مورد تأیید قرار گرفته و سیاست های سازمان در عرصه ائتلاف ها و حرکات دمکراتیک مسئولانه و درست ارزیابی شده است. فعالیت تبلیغی سازمان در مجموع ضعف و قابل انتقاد دانسته شده و در رابطه با نشریه اظهار شده است که کرچه اتحاد کار در این دوره نتوانست به یک نشریه سیاسی_ خبری تبدیل شود و به لحاظ پیروید زمانی نیز فاصله انتشارش کوتاه تر نشد. ولی در فاصله دو کنگره نتوانست به یک نشریه سیاسی_ خبری نزدیک گردد. تنوع مطالب مندرج در نشریه، تعداد مطالب تهیه شده برای هر شماره که در اغلب موارد بیشتر از حد لزوم برای درج در یک شماره بود و افزایش تیراژ آن، همگی تأییدی بر بهبود کم و کیف اتحاد کار بوده است. اما مناسفانه توزیع نشریه دستخوش تغییر مثبتی نشد. به لحاظ تشکیلاتی و در ارتباط با داخل عملکرد کمیته مرکزی ضعیف و قابل انتقاد ارزیابی شده است.

س_ پیرامون اوضاع سیاسی تاکسون به اندازه کافی در نشریه منعکس شده است. اگر ممکن است در رابطه با تاکتیک جدید مجاهدین که در

نقد عملکرد به آن اشاره شده است، توضیح بیشتری بدهید؟

پاسخ_ اشاره نقد عملکرد به تاکتیک جدید مجاهدین، مربوط به بررسی پلنوم سازمان در تابستان ۷۳ بود. در آنجا پیرامون تاکتیک مجاهدین چنین آمده بود: مجاهدین از مقطع تشکیل شورای ملی مقاومت تاکنون ۴ مرحله را پشت سر گذارده اند: تاسیس شورای ملی مقاومت، همکاری با حزب دمکرات و بنی صدر و... اولین مرحله فعالیت مجاهدین بود. در این دوره امر سرنوشتی رژیم با تکیه بر نیروهای داخل در دستور کار قرار داشت. سرکوب نیروهای مجاهدین در داخل کشور و شکست سیاست سرنوشتی سریع رژیم در اساس منجر به تغییر سیاست مجاهدین شد. مرحله دوم با تشکیل ارتش آزادیبخش برای تسخیر تهران آغاز می شود. در این دوره نقش ارتش عمده شده و شورا در حاشیه قرار می گیرد. این سیاست یعنی سرنوشتی رژیم از طریق ارتش آزادیبخش با شکست عملیات فروغ جاویدان از عمدگی می افتد. دوره سوم دوره تقریباً بالاکلیفی مجاهدین است. ارتش عملاً به وسیله ایدئاتی تبدیل می شود. شورا نیز کرچه فعالیت سیاسی افزایش می یابد ولی هنوز سیاست روشنی در رابطه با سرنوشتی رژیم ندارد. افزایش فعالیت سیاسی شورا با نزدیکی به دولت های غربی و محو شدن عناصر ضدامپریالیستی در تبلیغاتشان همراه است. دوره چهارم با نقش دادن به شورا و تشدید فعالیت سیاسی شروع شده است. اساس بحث های کمیته مرکزی نیز حول این دوره متمرکز بود. برجسته کردن فعالیت سیاسی_ تبلیغی شورا، متمایز کردن نقش آن از مجاهدین و ساختن چهره ای به ظاهر دمکراتیک از آن برای جذب عناصر و نیروهای ملی و مذهبی ایرانی بدرون شورا و جلب حمایت دول سرمایه داری از آن بعنوان آنها آلترناتیو جمهوری اسلامی از هدف های مجاهدین در این دوره می باشد. اینکه چرا مجاهدین به چنین تاکتیکی روی آورد علتش این است که اولاً تاکتیک قبلی مجاهدین، تاکتیکی که می خواست سرنوشتی رژیم را بدون تکیه به مردم ایران، فقط به کمک ارتش آزادیبخش پیش ببرد با شکست عملیات فروغ جاویدان و ناممکن شدن تکرار چنین اقداماتی با شکست قطعی مواجه گردید. از سوی دیگر سرمایه گذاری مطلق روی ارتشی که تسخیر سریع تهران در دستور کارش قرار داشت، با عملی نشدن این هدف، تاکتیک مجاهدین را با بن بست روبرو نمود. ثانیاً بن بست سیاست های اقتصادی_ سیاسی رژیم در داخل کشور و نارضایتی شدید و بی سابقه مردم همچنین تناقضات سیاست خارجی حکومت چه به لحاظ موضع گیری در جریان صلح فلسطین با اسرائیل، چه حمایتش از جریانانات مذهبی افراطی و چه به لحاظ پشتیبانی اش از اقدامات تروریستی، موجب شده است دول سرمایه داری نیز به فکر تقویت آلترناتیوهای این حکومت باشند. در چنین اوضاع و

احوالی مجاهدین نیز که تاکتیک شان به بن بست کشیده شده بود، با ساختن چهره ای به ظاهر دمکراتیک از شورا، تلاش نمود دست به اقدامات تبلیغی گسترده و قابل پذیرش برای غرب بزند، تا هم بخشی از نیروهای ملی و مذهبی و طیفی از سلطنت طلبان را جذب کند و هم از حمایت دول سرمایه داری بهره مند شود. پذیرش آرم شیر و خورشید، دعوت از خوانندگان و هنرمندانی که تا بحال شنیدن آوازشان برای مجاهدین عیب شمرده می شد، جدا کردن ظاهری سیاست شورای ملی مقاومت از مجاهدین، انتخاب رئیس جمهور و پارلمان و اعزامشان به اروپا، همه و همه در راستای این سیاست جدید مجاهدین قرار دارد.

مجاهدین با این تاکتیک خطر جذب نیروهایی از طیف های مختلف حتی برخی از عناصر مترزلز چپ را دارند. خطر جذب این عناصر و تغییراتی که در سیاست مجاهدین بروز نموده است این سوال را بوجود آورده که آیا مجاهدین می توانند به سمت دمکراتیزه کردن سیاستشان پیش روند یا کماکان تغییری در سیاست ضددمکراتیکشان ایجاد نشده است. در پاسخ به این سوال تاکید شد که این تاکتیک ها نکته جدیدی مبنی بر تغییر در خصلت ضددمکراتیک سیاست هایشان بوجود نیاورده است. اقداماتی نظیر زنانه کردن ناکهائی و یک شبه شورای رهبری مجاهدین قبل از آنکه ناشی از توجه آنها به حقوق زنان باشد، اقدامی نمایشی است که مقام زن را تا حد یک بازیچه پایین می آورد. تاسیس پارلمان و انتخاب رئیس جمهور توسط شورای ملی مقاومت نیز اقدام ضددمکراتیک و بی سابقه ای است که هیچ قربانی با دمکراسی ندارد. مجاهدین مجلس و رئیس جمهور را که می باید توسط مردم انتخاب شوند_ آنها پس از تشکیل مجلس موسسان و تعیین نظام حکومتی_ از میان خودشان و بدون هیچ مخالفی به شکل علنی و به اتفاق آرا انتخاب نموده اند...

س_ سازمان ما در اتحاد و ائتلاف همیشه بر مبنای برنامه تاکید کرده است. اخیراً مصوبات سازمان از بایکوت برخی نیروها تحت عنوان "لیبرال ها و رفرمیست ها" سخن به میان آورده است. توضیح سازمان در مورد این چرخش چیست؟

پاسخ_ سازمان ما هنوز هم بر اصل برنامه تاکید می کند. این امر ته فقط در کنکره رد نشده است، بلکه مصوبه ی فعلی سازمان در رابطه با ائتلاف های سیاسی، علیرغم مستثنی نمودن لیبرال ها و رفرمیست ها، هر جا که بحث بر سر ائتلاف برنامه ای در میان است، حتی حضور این نیروها را، مانع حضور سازمان ما قرار نداده است. یعنی به نحوی، مناسبات با این نیروها را در چارچوب فراتر از سازمان ما و این جریانانات، به رسمیت شناخته است، علیرغم آن که در

مناسبات دو جانبه، آن را رد کرده است. از این نقطه نظر نیز نمی توان گفت که کنکره دوم سازمان با مصوبه خود، اصل قرار دادن برنامه در ائتلاف ها را منتهی ساخته است، همان طور که نمی شود گفت در مجموعه ای فراتر از سازمان و هر کدام از این جریانانات، اصولاً رجعتی به سیاست بایکوت صورت گرفته است.

در مورد این که این مصوبه، چرخش هست یا نه، به یک اعتبار هست. سازمان ما، اگر چه در کنکره اول صراحتاً همکاری با این نیروها را در دستور قرار نداده بود، اما آن را نفی هم نکرده بود. کما این که چارچوب هم برای آن قائل شده بود. کنکره دوم از این نظر صراحتاً رابطه و همکاری مستقل را رد کرده است. اما به اعتبار دیگری چرخش نیست. چرا که چنین نتایجی از سیاست دوره قبل سازمان نیز گرفته می شد و بحث ما قبل از کنکره هم برای حل این معضل و تصریح سیاست ما بوده است. سیاست ما را اکثریت کنکره این طور تصریح کرده است: همکاری دو جانبه نه، اما چند جانبه می تواند وجود داشته باشد. ما از این سیاست بایکوت را نتیجه نمی گیریم.

س_ سند خط مشی مصوبه کنکره با سند پلاتفرم وحدت که در کنکره اول تصویب شد چه تفاوتی دارد و برنامه سازمان برای ترسیم خطوط سیاسی چهره خود چه می باشد؟

پاسخ_ سند خط و مشی مصوب کنکره سازمان، تفاوت اساسی با سند پلاتفرم وحدت ندارد، کما این که بخش مهم همان پلاتفرم، عیناً جزو سند مذکور نیز هست. این سند درصدد رفع نقائص آن پلاتفرم و صیقل بخشیدن به چهره ی سازمان ما، به عنوان یک سازمان چپ است.

پلاتفرم کنکره ی وحدت، در اساس سندی بود، حاصل مذاکرات وحدت بین نمایندگان سه سازمان، که در نهایت با کنار کشیدن راه کارگر، کار پایه وحدت دو سازمان قرار گرفت و با اندک اصلاحات جزئی، به تصویب کنکره نیز رسید. این سند، فاقد تعریف روشنی از اهداف ما، و اصولاً محدود به مضامین برنامه ای سازمان ما، در چارچوب یک پلاتفرم قرار داشت. در صورتی که ما، بعنوان یک سازمان جدید، که هنوز برنامه ی مدونی ندارد، نیازمند تعریف حداقل صریح تری از خط و مشی سیاسی مان بودیم. از این نقطه نظر، سند خط مشی کاسی برای تصریح هویت سازمان ما، و فراتر از پلاتفرم اولیه سازمان است. اما بدیهی است که این پلاتفرم، نه جایگزین برنامه است، کما این که پلاتفرم قبلی هم نبود و نه تلاشی برای مخته اعلام نمودن بحث حول هویت برنامه ای سازمان ما، بلکه، در واقع امر نیز، کام اولی برای دامن زدن به چنین بحث هائی است. بحث هائی که در سند خط و مشی بصورت کلی و تیتروار به آنها پرداخته شده است.

بحران چپ، وظائف ما و کنگره دوم

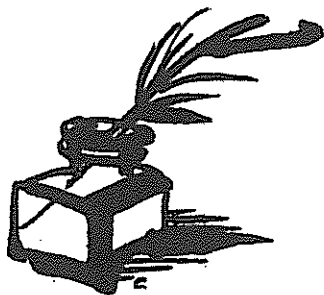
حیدر

های عمومی، تقویت نشریه اتحاد کار، سازماندهی اقدامات و حرکات اعتراضی و افشاگرانه علیه رژیم و همکاری با سایر نیروها، ایده‌هایی که بارها و بارها در کنگره‌های گذشته و در فرصت‌های مختلف طرح شده و تصویب رسیده است و هیچ چیز جدیدی در آنها نیست. نتایج را نیز بیش از یکبار تجربه کرده ایم و افت روزافزون فعالیت‌ها، انفعال بیشتر و محدودتر شدن تأثیرات فعالیت‌هایمان حاصل آن بوده است.

واقعیت اینست که شکل ما در بدن جنبش چپ ایران درگیر بحرانی جدی بوده و به تهایی آن هم در چنین موقعیتی از آنجنان توان و انرژی‌ای برخوردار نیست که بتواند صرفاً از طریق فعالیت خویش بر جنبش کارگری، توده‌ای و روشنفکری در داخل که سهل است بر جنبش روشنفکری در خارج نیز تأثیرات موثری بر جای بگذارد و مادام که بطور جدی انرژی‌ها در جهت یافتن راهی برای خروج از بحران کنونی متمرکز نشود، امید بستن به تغییر جدی در روند افول کنونی فعالیت‌ها بیهوده است.

این ساله نیز در تجربه عملی سالیان اخیر روشن شده است که تلاش برای یافتن راهی برای خروج از بحران و اعتلا مجدد جنبش چپ در چارچوب جداگانه تشکیل‌های کنونی دست‌نیافتنی است و در همفکری و همکاری و با متمرکز کردن انرژی طیف وسیع‌تری از نیروهای چپ، امکان یافتن راه حلی مناسب می‌تواند فراهم شود.

از همین رو پیشنهاد من اینست که ساله 'بحران چپ و راه‌های برون‌رفت از آن' نه تنها بطور جدی در دستور بحث‌های شکل ما قرار گیرد، بلکه بموازات آن، به سایر نیروهای چپ نیز پیشنهاد شود که بحث حول این ساله بطور مشترک جریان یافته و سازماندهی شود.



'نیروهای سازمان در داخل' بی‌معنی است و تلاش بی‌بهره‌ای است برای توهم پراکنی و غلو در رابطه با امکانات مان. بی‌جهت نیست در سه بندی که از طریق تحقق آنها قرار است در راستای وظیفه اصلی حرکت شود، هیچ وظیفه مشخصی در رابطه با 'نیروهای سازمان در داخل' پیشنهاد نشده است. با جنبش کارگری و توده‌ای هم که در شرایط کنونی، شکل ما ارتباطی ندارد که در جهت تقویت آن کوشیده شود. در بهترین حالت می‌توان از تلاش برای ایجاد ارتباط سیاسی سخن گفت که البته تحقق آنها به این سادگی‌ها میسر نیست.

با جنبش روشنفکری در داخل ارتباطات بسیار محدود و وضعی وجود دارد که تقویت این ارتباط هم صرفاً از طریق حرکت سیاسی تبلیغی فعال (آنهم در خارج و اگر بتواند عملی شود) ممکن نخواهد شد. تقویت این ارتباط مکانیزم‌های پیچیده‌تری دارد که از جمله به پشتیبانی از این جنبش و حمایت مادی و معنوی از آن، گسترش مراودات و دیالوگ، همفکری در عرصه مسائل عملی و همیاری در زمینه مسائل نظری و فکری، می‌توان اشاره کرد.

اشکال اصلی سند مصوب کنگره در رابطه با وظائف اصلی صرفاً این نیست که وظائف اصلی را در رابطه با جنبش و نیروها در داخل تعیین کرده است که قابل تحقق به نظر نمی‌رسد. بلکه سند از این نظر نیز اشکال دارد که در رابطه با نیروهای خارج از کشور وظیفه مشخصی را تعیین نمی‌کند، حال آنکه حوزه اصلی فعالیت و تأثیرگذاری هر چند محدود شکل ما اساساً در خارج است و این تأثیرگذاری اتفاقاً هر روز محدودتر می‌شود. زمانی که تأثیرگذاری فعالیت‌های شکل ما حتی در حوزه اصلی فعالیت‌اش یعنی خارج از کشور هر روز محدودتر شده و هر روز نیرو از دست داده و ظرفیت و توان شکل محدودتر می‌شود، و از گسترش تأثیرگذاری در خارج ناتوان هستیم، انتظار تأثیرگذاری موثر بر جنبش در داخل کشور خوش‌خیالی مفرطی را به نمایش می‌گذارد.

وظائفی که کنگره تعیین کرده غلوآمیز و غیرواقعی بوده و قابل تحقق نمی‌باشند. لازم نیست تا کنگره بعد صبر کنیم تا در عمل نیز ببینیم که پیشرفتی در جهت ارتباط سیاسی با جنبش کارگری، توده‌ای و روشنفکری و ارتباط با نیروهای سازمان در داخل، حاصل نشده است. از هم اکنون نیز این ساله واضح و روشن است که کنگره هیچ ایده‌نویسی را که بتواند راهکشی تغییر در روند تاکنونی باشد مطرح نموده است. حرکت سیاسی تبلیغی فعال و استفاده از رسانه

کنگره دوم که در تیرماه امسال تشکیل گردید، قطعنامه‌ای را درباره‌ی 'وظائف ما' تصویب کرده است. نخستین سوالی که با مطالعه این قطعنامه مطرح می‌شود، اینست که: بحرانی که جنبش چپ و تشکل ما با آن روبروست چه نقشی در تعیین این وظایف داشته است؟ و از طریق وظائف تعیین شده چه راهی برای خروج از بحران کنونی پیشنهاد شده است.

متأسفانه باید گفت که در کنگره و مصوبات آن مساله بحران چپ بکلی به فراموشی سپرده شده است. در مصوبات کنگره کوچکترین اشاره‌ای به این مساله گریه نشده است و در بحث‌های کنگره که در گزارش کنگره آمده است، نشانی از آن نیست.

کنگره صاف و ساده این مساله اصلی و گریه را دور زده و بدون آنکه کوچکترین تلاشی برای یافتن راهی برای خروج از بحران بخرج دهد، وظائف ما را تعیین کرده است. بدین ترتیب روشن می‌شود که بحران چپ نقشی در تعیین این وظائف نداشته است و راهی نیز برای خروج از بحران پیشنهاد نشده است.

پس از سال‌ها بحث حول بحران چپ و راه‌های برون‌رفت از آن، کنار گذاشتن این ساله حیاتی، نشانه واقعیت‌گریزی، غیر جدی بودن و ناتوانی کنگره است. البته برای کسانی که موضوعات در دستور کنگره و بحث‌های دوره تدارک کنگره را دنبال کرده باشند، این امر غیرمترقبه نبوده و با روحیه حاکم بر این بحث‌ها و تشکل ما، پیش‌بینی چنین نتیجه‌ای از پیش ممکن بود.

روشن است که چشم‌پوشی بر بحران چپ و سخن‌نگفتن از آن موجب حل و رفع بحران نخواهد شد و چنین برخوردی زمینه تداوم و تعمیق بحران را فراهم آورده و غیرجدی بودن را به نمایش می‌گذارد.

کنگره با کنار گذاشتن ساله گریه بحران چپ و تلاش برای یافتن راهی برای برون‌رفت از آن، سندی را در رابطه با 'وظائف ما' تصویب کرده است. این سند وظیفه اصلی را چنین فرمول بندی کرده است.

'وظیفه اصلی ما در شرایط کنونی، تقویت ارتباط سیاسی با جنبش کارگری، روشنفکری و توده‌ای در داخل کشور و حفظ رابطه با نیروهای سازمان در ایران می‌باشد.'

اولاً باید گفت، وظیفه 'حفظ رابطه با نیروهای سازمان در ایران' در شرایط کنونی، وظیفه‌ای را مشخص نمی‌کند به این دلیل ساده که تشکل ما در شرایط کنونی اساساً تشکلی است در خارج کشور و فاقد نیرو در داخل کشور. زمانی که تشکل ما قادر نیست حتی یک برگ اعلامیه در داخل پخش کند، سخن گفتن از

مدرنیسم، پست مدرنیسم یا سرمایه داری؟

نوشته: الن وود
ترجمه: کیان

نو ارتباطات و در روش های تولید و بازاریابی سریع، در الگوهای جدید مصرف و شیوه های نوین سازماندهی مالی ممکن شده است. نتیجه این همه، ساختار نو فرهنگی و فکری است که آنرا 'پست مدرنیسم' می نامند و گفته می شود که این ساختار نو جای فرهنگ مدرنیسم و الگوی فکری مرتبط با 'طرح مدرنیسم' را گرفته است. بر پایه این نظریات، طرح مدرنیسم ریشه در عصر روشنگری دارد، اما در قرن نوزدهم به بار نشسته است. طرح عصر روشنگری، نمایانگر خردگرایی، تکنوکراتیسم، و استاندارد شدن دانش و تولید است، یعنی باور داشتن به پیشرفتی خطی و حقایق مطلق جهانی. پست مدرنیسم عکس العملی است به طرح مدرنیسم، اگر چه ریشه آن در مدرنیسم است، چرا که از شک گرایی، حساسیت به تغییر و احتمالات، که در عصر روشنگری نیز وجود داشتند، الهام گرفته است. پست مدرنیسم جهان را اساساً تقسیم شده به تکه های مختلف، و نامقدر دانسته و همه بحث ها درباره ی کلی سازی و یا هر گونه تئوری های 'قراکوی' و جامعه و جهانشمول درباره جهان و تاریخ را رد می کند. همچنین این تئوری هر نوع برنامه سیاسی درباره کل جهان حتی برنامه رهایی جهانی را رد می کند. به عبارت دیگر مخالف با همه برنامه هایی است که درباره ی 'رهائی انسان به طور کلی به جای جنبش های مبارزاتی خاص علیه نظام کونگون و خاص، صحبت می کنند. پس مقصود یا نتیجه حاصل از تقسیم تاریخ سرمایه داری به مدرنیسم و پست مدرنیسم چیست؟

اولین نکته مهم یادآوری این مسئله است که اساساً مدرنیسم را با سرمایه داری یکی می انگارند. این امر ممکن است خیلی بی غرضانه به نظر برسد اما من می خواهم بگویم که این کار اشتباهی اساسی است و طرح باصطلاح مدرنیسم ارتباط چندانی با سرمایه داری ندارد.

نکته دوم اینکه تقسیم بندی سرمایه داری به مراحل مختلف یعنی قبول اینکه در تاریخ سرمایه داری دو مرحله عمده و یک کسست بین این دو مرحله وجود دارد. اولاً به نظر می رسد که مدرنیسم از قرن هجدهم تا دهه ی ۱۹۷۰ در واقع همه چیز را در بر می گیرد. (هاروی سال پایانی آن را ۱۹۷۲ اعلام می کند) دوران مدرنیسم را می توان به مراحل زمانی کوتاه تر تقسیم بندی کرد. (هاروی و جیمسون هر دو چنین می کنند) اما به نظر می رسد آغاز دوران پست مدرنیسم یک کسست مشخصی را نشان می دهد. نظرات درباره ی چگونگی این جدایی و میزان آن بسیار متفاوتند. اما

دانستن این که کسانی که این گونه مفاهیم را به کار می برند چه برداشتی از سرمایه داری دارند، کمکی می کند؟

بهرتر است توضیح دهم که من تمی خواهم درباره ی عقاید کسانی که ما به مسامحه آنها را پست مدرنیست می نامیم و یا خودشان خود را اینچنین می نامند، صحبت کنم. آنچه مورد نظر من است اقتصاد سیاسی آن پدیده ای است که برخی محققین، شامل مارکسیست هایی مثل 'فرد جیمسون' و 'دیوید هاروی'، آن را پست مدرنیسم می خوانند. پس بگذارید خیلی کلی آنچه را در ذهن اینان می گذرد ترسیم کنم.

به نظر جیمسون و هاروی مدرنیسم و پست مدرنیسم دو مرحله ی متفاوت از سرمایه داری هستند. گذار از یکی به دیگری، گذار از سرمایه داری به پست سرمایه داری یا دوران 'پست صنعتی' (ما بعد صنعتی) نیست و منطبق اصلی انباشت سرمایه داری همچنان عمل می کند. اما با اینهمه در طبیعت سرمایه داری تغییرات بسیار شکرافی رخ داده است. تغییر از یک ساختار مادی به ساختاری دیگر، که به صورت گذار از یک شکل بندی (فرماسیون) فرهنگی به شکل بندی دیگر بیان می شود.

مثلاً از نظر جیمسون پست مدرنیسم مترادف است با 'سرمایه داری پسین' مرحله جدید سرمایه داری چند ملیتی، اطلاعاتی و 'مصرف کرایانه'. دیوید هاروی به پیروی از مکتب فرانسوی 'رکولاسیون' (تنظیم اقتصادی) آن را گذار از 'فوردیسم' به 'انباشت انعطاف پذیر' توصیف می کند. در برخی تئوری های 'سرمایه داری دردم ریخته' هم می توان نظرات مشابهی را یافت. پس پست مدرنیسم مرحله ای از سرمایه داری است که در آن تولید انبوه کالاها استاندارد شده و اشکال مختلف کار مرتبط با آن، جای خود را به قابلیت انعطاف پذیری داده اند یعنی: اشکال جدید تولید مثل 'تولید غیرانبوه'، تولید به شکل 'کار تیمی' و 'تولیدات فوری یا بموقع'، تنوع در تولید کالا برای بازارهای مناسب و خاص، نیروی کار 'قابل انعطاف'، سرمایه پر تحرک و سیار و غیره که همگی به واسطه تکنولوژی های جدید اطلاعاتی ممکن شده اند.

بر اساس این تئوری ها، همراه این تغییرات، فرهنگ نیز تغییر کرده است. یکی از مهمترین روش های توضیح این تغییرات، بخصوص بر اساس نظرات هاروی درباره پست مدرنیسم، نکاتی چند را در بر می گیرد: 'تسریع کردن زمان و مکان'، 'تسریع در زمان و کوتاه کردن فاصله ها که توسط تکنولوژی جدید، در اشکال

به نظر می رسد که از اوایل دهه ی ۷۰ به بعد ما در دوران تاریخی نوینی زندگی می کنیم. این دوران را به شیوه های مختلفی توصیف کرده اند. بعضی بر تغییرات فرهنگی تاکید می ورزند ('پست مدرنیست ها')، و برخی دیگر بر دگرگونی های اقتصادی، تغییرات در تولید و بازاریابی ساختارهای مالی و شرکت ها ('سرمایه داری پسین'، 'سرمایه داری چند ملیتی'، 'پست فوردیسم'، 'انباشت انعطاف پذیر' و غیره). همه ی این نظرات در یک چیز با یکدیگر مشترکند: پرداختن به مسائلی چون تکنولوژی های جدید، اشکال نو ارتباطات، اینترنت و 'شاهراه اطلاعاتی'. این دوران هر چه باشد، 'دوران اطلاعات' است و میزان دخالت عوامل دیگر در این گذار به دوران جدید هر چه باشد، تکنولوژی های جدید نقشی حیاتی بر عهده دارند. تمامی این عوامل فرهنگی و اقتصادی به همراه بنیان های تکنولوژیکی شان، در مفهوم 'پست مدرنیسم' و در این نظر که طی دو تا سه دهه گذشته همگی ما نظاره گر گذاری تاریخی از مدرنیسم به پست مدرنیسم بوده ایم، خلاصه شده اند.

از مدرنیسم به پست مدرنیسم

در اینجا می خواهم به این نکته که در تقسیم بندی تاریخ سرمایه داری به دو مرحله عمده ی مدرنیسم و پست مدرنیسم چه چیزی نهفته است، پردازم. سپس به اشتباهی که به نظر من در خود مفهوم مدرنیسم وجود دارد، نگاهی می اندازیم. اگر این مفهوم را نپذیریم پست مدرنیسم نیز به خودی خود حذف می شود. هدف اصلی من بررسی این نکته است که آیا اصولاً مرحله بندی کردن سرمایه داری به دوران های مختلف به درک ما از این پدیده (سرمایه داری) لطمه می زند و یا به آن کمک می کند.

بهرتر است ابتدا نکته ای را روشن سازم: مسلماً بررسی تغییرات تمام ناشدنی سرمایه داری از اهمیت بسیاری برخوردار است. اما مرحله بندی زمانی چیزی بیشتر از یافتن ردپای روند تغییرات است. طرح مرحله بندی تغییرات دوران ها، یعنی طرح مسائلی در رابطه با آنچه که در ارائه تعریف از یک شکل بندی اجتماعی مثل سرمایه داری از اهمیت برخوردار است. گذار از دورانی به دوران دیگر مرتبط است با تغییرات اساسی در عوامل اصلی سازنده ی آن سیستم به عبارت دیگر اینکه سرمایه داری را چگونه به دوران های مختلف تقسیم می کنیم بستگی کامل دارد به اینکه اساساً این سیستم را چگونه تعریف می کنیم. پس سوال اینست: آیا مفاهیمی مثل مدرنیسم و پست مدرنیسم به مادر

همگی بر این عقیده اند که این دوران متفاوت با دیگر گذارهای تاریخ سرمایه داری است. به نظر می رسد دوران پست مدرنیسم گذار پیوسته از یک مرحله به مرحله بعد نیست بلکه اساساً رابطه ای با گذشته سرمایه داری ندارد. حداقل به نظر می رسد چنین پدیده ای نتیجه گریزناپذیر تعقیب ریشه مدرنیسم تا عصر روشنگری باشد. پس بریدگی عمده ای در تاریخ سرمایه داری، در جایی میان مدرنیسم و پست مدرنیسم، وجود دارد. به نظر من چنین انقطاعی و یا باور به وجود آن بسیار مسئله ساز است.

من این دو نکته را جداگانه مورد بررسی قرار می دهم؛ ابتدا مفهوم مدرنیسم و مرتبط ساختن آن با سرمایه داری و سپس مسئله کسبختگی تاریخی در نیمه دوم قرن بیستم. می خواهم بگویم که تئوری پست مدرنیسم که بر مبنای کسبست در درون سرمایه داری استوار است صریحاً و یا تلویحاً بر اساس یک تئوری تاریخ شکل گرفته که کسبست میان جوامع سرمایه داری را نادیده می گیرد، تئوری ای که دقایق و ویژگی های تاریخی سرمایه داری را پنهان می سازد.

مدرنیسم و غیر تاریخی بودن سرمایه داری

ابتدا به مسئله مرتبط ساختن مدرنیسم با سرمایه داری می پردازیم. برای اینکار باید بازگردیم به زمان آغاز سیستم سرمایه داری، در اینجا نکته ای که باید بر آن تأکید ورزیم این است؛ در بسیاری از این نظریات، در واقع آغازی برای سرمایه داری وجود ندارد. به نظر می رسد سرمایه داری همواره وجود داشته است حتماً در دوران فئودالیسم فقط باید غل و زنجیرش را باز می کردند تا ببالد، رشد کند و به بار بنشیند. نطفه سرمایه داری در ابتدای ترین اشکال مبادله ای کالا و در هر شکل از فعالیت های بازرگانی و بازار وجود داشته است. این فرض یا فرضیه دیگری پیوسته است که می گوید تاریخ روند طبیعی تکامل تکنولوژی است. به هر جهت در زمان و مکان مناسبی که توسعه بازاها و پیشرفت تکنولوژی به اندازه ای معینی می رسد به طور طبیعی سرمایه داری ظهور می کند. بسیاری از توضیحات مارکسیستی از سرمایه داری همین گونه اند، فقط این ها انقلابات بورژوازی برای کندن غل و زنجیرهای فئودالیسم را نیز به این توصیف افزوده اند.

اثر چنین توصیفی عبارت است از تأکید بر تداوم جوامع غیرسرمایه داری و سرمایه داری و نادیده گرفتن و یا رد ویژگی های سرمایه داری. تبادل کالا از ابتدای تاریخ بشر وجود داشته و به نظر می رسد که بازارهای سرمایه داری امروزی نیز کم و بیش همان گونه اند. بنابر این نظر نیاز سرمایه داری به ایجاد تغییرات اساسی در نیروهای تولیدی فقط بسط و سرعت بخشیدن به تمایلات طبیعی، جهانی و فراتاریخی است. پس شجره نامه ی سرمایه داری از تاجر دوران باستان به بازاری قرون وسطایی بورژوازی عصر روشنگری و نهایتاً به سرمایه داری صنعتی امروزی می رسد.

من معتقدم منطق مشابهی میان برخی روایات مارکسیستی این داستان وجود دارد، حتی اگر روایات جدید به جای شهر روستا و به جای تجار، تولیدکنندگان کالای روستایی قرار داده شود. در این روایات، تولید خرده پای رها شده از بند فئودالیسم کم و بیش بطور طبیعی تبدیل به سرمایه داری می گردد. به عبارت دیگر اگر به تولیدکننده ی خرده پای شانس بدهیم راه سرمایه داری را در پیش می گیرد.

آنچه در این روایات مطرح نمی گردد درک از بازار سرمایه داری است به عنوان شکل خاص اجتماعی. شکلی که محصول کسبختگی بزرگ تاریخی است. بازار سرمایه داری بیشتر فرصت و امکانی به نظر می رسد تا قید و اجبار (ضرورت انباشت و به حداکثر رساندن سود) که ریشه در مناسبات اجتماعی مالکیت معین داشته و زمینه ای مشخص برای بهبود بارآوری کار با استفاده از ابزار تکنیکی را فراهم می کند.

به نظر من مفهوم مدرنیسم آنگونه که امروزه بکار می رود متعلق به آن برداشتی استاندارد شده از تاریخ است که می گوید سرمایه داری نتیجه طبیعی تمایلات موجود و حتی قوانین طبیعت است، هر کجا و هر زمان که به آن فرصت کافی داده شود. مدرنیسم، در روند تکاملی از شکل های اولیه ی مبادله کالا تا سرمایه داری صنعتی، هنگامی که نیروهای اقتصادی در بند و زنجیر و عقلانیست اقتصادی بورژوازی خود را از محدودیت های سنتی رها می سازند، وارد کود می شود.

پس مفهوم مدرنیسم متعلق به آن دیدگاه دربارۀ تاریخ است که تمایز اساسی میان جوامع سرمایه داری و غیرسرمایه داری را نادیده می گیرد و توسعه های تاریخی بسیار متفاوت سرمایه داری و غیر سرمایه داری را یک کاسه می کند. بدتر از همه اینکه این دیدگاه سرمایه داری را به لحاظ تاریخی نامرتبی می کند و یا حداقل اینکه آن را طبیعی جلوه می دهد.

بسیار مهم است که بدانیم حتی نظرات ضد مدرنیسم هم می توانند همان تأثیر نظر طبیعی دانستن سرمایه داری را داشته باشند. این امر را می توان در تئوری های جامعه شناسی 'ماک ویر' مشاهده کرد. او می گوید تاریخ مدرن روندی طولانی از عقلانی کردن است، عقلانی کردن دولت در ساختارهای بوروکراتیک و عقلانی کردن اقتصاد در سرمایه داری صنعتی. تأثیر این پروسه یعنی روند رشد تعقل و آزادی که همراه با عصر روشنگری بوده رها ساختن انسان از قیودات سنتی بوده است. اما در عین حال عقلانی کردن محدودیت های جدیدی را نیز ایجاد می کند مثل 'قفس آهنین' ساختارهای سازمانی مدرن. پارادوکس در اینجا عبارت است از اینکه تسلط سرمایه داری و بوروکراسی در واقع ادامه طبیعی رشد تعقل و آزادی است. در تئوری 'ویر' می توانیم نقداً یکی از ویژگی های متناقض پست مدرنیسم امروزی را مشاهده کنیم: در آنتی مدرنیسم معمولاً فاصله ی زیادی میان عزاداری و جشن وجود ندارد.

مدرنیسم و 'طرح عصر روشنگری' من قبلاً نیز گفته ام که یکی کردن مفهوم سرمایه داری و مدرنیسم موجب مخفی ماندن ویژگی های خاص سرمایه داری است اگر نکونیم این ویژگی ها را به کلی حذف می کند. البته باید بگویم منظور من این نیست که فقط سرمایه داری از نظر تاریخی موضوعی ویژه است. روی دیگر سکه اینست که اگر ارتباط سرمایه داری و مدرنیسم آن نباشد که می گویند پس چنین ترکیبی ویژگی های مدرنیسم را نیز از نظر دور می سازد.

برای اینکه منظور خود را بهتر برسانم مستقیماً به سرچشمه مدرنیسم یعنی عصر روشنگری باز می گردم. در اینجا، مجدداً برخی از ویژگی های اصلی مدرنیسم که گفته می شود ریشه در روشنگری دارد را مطرح می کنم: خردگرایی و سوساس در برنامه ریزی عقلایی و منطقی، تمایل به ایده هایی که دنیا را 'یکپارچه' می انکارند، استاندارد کردن دانش، جهانی گرایی (اعتقاد به ارزش ها و حقایق جهانشمول) و اعتقاد به پیشرفت خطی، مخصوص در پیشرفت تعقل و آزادی. فرض بر این است که این ویژگی ها اساس توسعه سرمایه داری را تشکیل می دهند. چرا که یک سرمایه داری در روند تکامل خود این ویژگی ها را ایجاد کرده و یا تکامل و تعمیق این اصول (مثل عقلانی کردن) خود سرمایه داری را به ارمغان آورده اند.

همه ی ما می دانیم که امروزه رسد شده که به اصطلاح طرح روشنگری را مورد انتقاد قرار دهند چون همین ارزش های روشنگری، به قول منتقدی مبنای رو سرچشمه ی همه ی فجایی است که انسانیت را در قرن حاضر مورد تهدید قرار داده است. از خنک های جهانی گرفته تا امپریالیسم و مسائل زیست محیطی. در این مقاله فرصت کافی برای طرح تمامی لاطاناتی که این روزها درباره ی روشنگری گفته می شود وجود ندارد. پس من فقط به نکته ی ساده ای اشاره می کنم. یک کاسه کردن مدرنیسم و سرمایه داری، درست مثل این است کودکی را بشویم و آب و کودک را با هم دور بریزیم و یا بهتر بگویم کودک را دور انداخته و آب کثیف را نکه داریم.

پست مدرنیست ها از ما می خواهند همه ی آنچه که در طرح روشنگری مترقی محسوب می شد، بخصوص ارزش هایی که درباره ی رهایی انسان مطرح بود را کنار گذاشته و به جای آنکه سرمایه داری را به خاطر اثرات مخربش سرزنش کنیم، ارزش های مذکور را مسئول بدانیم. تئوری های مارکسیستی درباره ی پست مدرنیسم، مثل تئوری هاروی و جیمسون، در این دام نمی افتند اما مرحله بندی سرمایه داری توسط آنها، کمک شایانی برای نیافتادن به این دام نمی کند. به نظر من بهتر است از یکی کردن ارزش های طرح روشنگری با آن دسته از شرایط امروزی که متعلق به طرح مدرنیسم نبوده، بلکه اساساً وابسته به سرمایه داری هستند، اجتناب کنیم. این روش، نه تنها با

کرایه را تکمیل ساخت. در واقع می توان گفت که از بعضی جهات مبارزه بورژوازی با نظم سنتی، اصول مطلق کرایه را به جای انکار بسط و گسترش داد.

دوباره بازگردیم به اصل عام یا جهانی کرایه. دولت های پادشاهی حتی در قرن شانزدهم با ادعاهای فئودالی اشراف، با پشتیبانی افسار غیرفئودالی و غیر کلیسایی، بخصوص بورژوازی، و دقیقاً با ادعای باور داشتن به ایده عام کرایه در برابر خاص کرایه اشراف و دیگر قدرتمندان رقیب مبارزه کرده بود.

بورژوازی اصول دیگری از مطلق کرایه را به ارث برده و آنها را بسط می داد. بطور مثال اشاره کنیم به تمرکز بورژوازی بر مسئله برنامه ریزی عقلانی و استاندارد کردن، یعنی ایده هایی که توسط دولت مطلق کرا و اعضای برجسته آن 'ریشیلیو' و 'کولبر' تعقیب می شد. بهر حال حتی یکسان سازی زبان فرانسه بخشی از برنامه های دولت در مرکزیت بخشیدن به امور بود. این طرح برنامه ای بر اساس 'عقلانی کردن' که بیان فرهنگی کلاسیک آن اشکال باغ های کاخ ورسای بود، به حساب می آمد.

نکته جالبی است که باید در حاشیه مطرح کنم. افرادی مثل هاروی (و یا مارشال برمن) که بیشتر از همه در مطرح ساختن مدرنیسم و پست مدرنیسم سهیم هستند علاقه دارند بر دوگانگی در آگاهی مدرنیسم تاکید ورزند. آنها می گویند تعقل مدرنیسم، جهانی شدن و جزم کرایه را، با حساسیت زود گذر بودن امور، احتمالات و پراکندگی، ادغام می کند. آنها معتقدند این دوگانگی ریشه در عصر روشنگری دارد. به نظر می رسد که این نتیجه گیری از آنجاست که مشغولیت ذهنی دربارۀ جهان کرایه و حقیقت مطلق، در واقع تلاشی است برای درک خاصیت زودگذر بودن و همواره در حال جایجایی و تغییر بودن زندگی مدرن که ویژگی سرمایه داری محسوب می شود.

برمن پاراکرافی را از کتاب روسو به عنوان یکی از اولین توضیحات درباره ی کرایه مدرنیسم نقل می کند (به نظر وی روسو یکی از سخنگویان اصلی مدرنیسم در مراحل اولیه آن است). یکی از معروفترین مثال ها از قسمتی از نوشته روسو گرفته شده که در آن عکس العمل 'سنت پرو' (یکی از شخصیت های کتاب روسو) پس از آمدن به پاریس نقل می کردد. آنچه برمن در این نوشته می بیند درک مدرنیسم است از احتمالات موجود آبیخته با نگرانی و بی اطمینانی که ناشی از حرکت مداوم، تغییر و تضادهای موجود است. برمن این تجربه را به مراحل اولیه سرمایه داری نسبت می دهد.

اما احساس من از خواندن همان قسمت از کتاب و با حتی از خود توضیحات برمن درباره ی 'هملکه' زندگی مدرن متفاوت است. به نظر من این ترس از سرمایه داری مدرن نیست بلکه احساس قدیمی ترس آبیخته به شکفتنی است که از دیدن شهر به غیر شهر نشینان دست می دهد. احتمالاً اگر یک روستایی ایتالیایی به

اصولاً این به اصطلاح مدرنیسم از کجا ریشه می گیرد؟ آیا ریشه در سرمایه داری جدید و روبه رشد دارند؟ آیا بیانگر نظرات طبقه سرمایه دار آرزومندی است که علیه آریستوکراسی فئودالی تلاش می کند؟ آیا می توانیم حداقل بگوئیم که سرمایه داری محصول پیش بینی نشده و غیرعامدانه طرح مدرنیسم است؟ و یا این طرح اساساً چیزی بسیار متفاوت را ارائه می کند؟

بگذارید منافع طبقاتی بورژوازی فرانسه را در نظر بگیریم. یک راه برای متمرکز کردن بحث روی این نکته، قرار دادن نقطه اوج عصر روشنگری انقلاب فرانسه است. اهداف اصلی انقلابی بورژوازی فرانسه چه بود؟ هسته اصلی خواسته های آنها عبارت بود از تساوی شهروندان، از میان رفتن امتیازات طبقاتی، و تفویض شغل و منصب بر اساس استعداد. یعنی دسترسی داشتن به مناصب بالای اداری که در انحصار کامل آریستوکراسی قرار داشت. همچنین این خواسته ها به معنای برقراری سیستم مالیاتی عادلانه تر بود تا اینکه بار سنگین مالیات بر روی افسار غیر از اشراف و ملاکان و کلیسا، و به نفع طبقات دارای امتیازات باشد. برای طبقات بالا بهترین امتیاز نپرداختن مالیات محسوب می شد. اهداف اصلی این خواسته ها تقابل با آریستوکراسی و کلیسا بود.

پس منافع این بورژوازی از نظر ایدئولوژیک چگونه بیان می شدند؟ بطور مثال جهانی کرایه، یعنی اعتقاد به اصولی جهانشمول که قابل پیاده شدن برای کلیه افراد بشر در هر کجا و در هر زمان است را در نظر بگیریم. ایده ی جهانی شدن همواره در غرب وجود داشته است ولی برای بورژوازی فرانسه معنا و مفهوم کاملاً متفاوت داشت. به طور خلاصه مبارزه بورژوازی با امتیازات و مقامات ممتاز مثل اشراف و کلیسا خود را از طریق عام کرایه در برابر خاص کرایه آریستوکراسی بیان می کند، بورژوازی با ارائه خواسته های زیر آریستوکراسی را به مبارزه طلبید: اصولی جهانشمول برای شهروندی، تساوی شهروندان و مفهوم 'ملت'، به معنی هویت عام که از محدودیت هایی چون تعلق به فامیل، قبیله، دهکده، منطقه و طبقه ای خاص گذر کند. به عبارت دیگر جهان کرایه در برابر امتیاز به مفهوم امتیازات خاص و حقوق تعیین شده از طریق قوانین اختصاصی قد علم کرد. قدم بعدی پس از به مبارزه خواندن امتیازات سنتی و حقوق از پیش تعیین شده، حمله به اساس سنت ها بطور کلی بود. این مبارزه به راحتی تبدیل به تئوری تاریخ شده و بورژوازی و هسته اصلی آن یعنی روشنفکران مبدل به رهبران تاریخی مبارزه برای کسستن از گذشته، مظاهر خردورزی و آزادی و پیشاهنگان پیشرفت گردیدند.

اما در اینکه نظر بورژوازی نسبت به دولت مطلق کرا چه بود ابهاماتی وجود دارد. اگر بورژوازی به مشاغل بالای دولتی دسترسی داشت، دولت مطلق مشکلی محسوب نمی شد و حتی بعدها این انقلاب به اصطلاح بورژوایی بود که طرح متمرکز کننده مطلق

پست مدرنیسم ضد روشنگری بلکه با رجزخوانی پیروزی طلبانه سرمایه داری (اگر چه هر دو به یکجا ختم می شوند) نیز مقابله می کند. به هر حال بهترین راه برخورد با این سوال اینست که آن را از نقطه نظر تاریخی بررسی کنیم.

به نظر من بیشتر اجزای طرح روشنگری متعلق به جامعه ای کاملاً غیرسرمایه داری و نه حتی ماقبل سرمایه داری است. به عبارت دیگر بسیاری از ویژگی های روشنگری ریشه در روابط اجتماعی مالکیت در جوامع غیرسرمایه داری دارند. به نظر من اینها متعلق به شکلی از جامعه هستند که صرفاً یکی از اشکال جامعه در سیر گذار به سرمایه داری نبوده بلکه خود سیری آلترناتیو برای خروج از فئودالیسم بوده است.

من سعی می کنم مسئله را با مثالی کوچک روشن کنم. ابتدا طرحی کلی از موضوعات تاریخی مربوطه را رسم کنیم یعنی دولت استبدادی مطلق کرایه فرانسه در قرن هجدهم. این دولت اساساً به عنوان دولتی سیاسی عمل نمی کرده بلکه به منزله ی منبع اقتصادی برای بخش قابل توجه طبقه حاکم بوده است. بدین معنا دولت، مظهر بافت اقتصادی یا مادی عصر روشنگری است و نه نماینده ی سیاسی آن. دولت مطلق کرا وسیله ای کلیدی برای بدست آوردن مازاد تولیدی است که به شیوه ای فرا اقتصادی (سنتی و سیاسی) حاصل می شود. و مناصب این دولت نوعی وسیله برای صاحبان نشان در جهت دست یافتن به مازاد تولید حاصل از تولید کشاورزی بوده اند. همزمان با آن، اشکال غیرمتمرکز تصرف فرا اقتصادی مازاد تولید و بقایای فئودالیسم و حکومت های محلی همواره با آن ها وجود داشته اند. اشکال تصرف فرا اقتصادی مازاد، به عبارت دیگر، مستقیماً در تضاد کامل با اشکال صرفاً اقتصادی بهره کشی سرمایه داری قرار می گرفتند.

حال تصور کنید که به اصطلاح زادگاه طرح مدرنیسم فرانسه قرن هیجدهمی است که عمدتاً جامعه ایست روستایی با بازار داخلی محدود و پراکنده، که همچنان براساس اصول غیرسرمایه داری عمل می کند، یعنی نه از طریق تصاحب ارزش اضافی تولید شده توسط نیروی کار (که خود به کالا تبدیل شده) و نه ایجاد ارزش در پیرو تولید، بلکه بوسیله اشکال بازرگانی سنتی کسب سود، از راه تصرف، ارزان خریدن و کران فروختن، بازرگانی کالاهای اکثر لوکس و کران قیمت و یا تامین ملزومات دولت. این شکل بازرگانی با وجود جمعیت اکثر روستایی، یعنی آنتی تز بازاری با انبوه مصرف کنندگان. همچنین در مورد بورژوازی، که ظاهراً منشا مادی روشنگری است، طبقه سرمایه دار نیست. در واقع می توان گفت که غالباً حتی طبقه بازرگانان سنتی هم نیست. بورژواهایی که نقش اساسی در اینجا و بعداً در انقلاب فرانسه داشتند اکثراً صاحبان حرف، صاحب منصبان و روشنفکرانی بودند که اختلافشان با آریستوکراسی ارتباط چندانی با آزادسازی سرمایه داری از قیود فئودالی نداشت. پس

شهر قدیم رم وارد می شد همان چیزهایی را می گفت که روسو و برمن از تجربه ی 'زندگی مدرن' مطرح می سازند. در اینجا باید خاطر نشان کنم که روسو خود نسبت به فیلسوف رومی 'سه نک' علاقه ای خاص نشان می دهد و کتاب وی اشتراکات فراوانی با آن مکتب فلسفی باستانی دارد تا با سرمایه داری مدرن. پس عجیب نیست که روشنفکران ادبیات مدرن مثل روسو و دیگر نویسندگان اروپایی از جوامعی بیشتر و روستایی هستند تا شهری.

به نظر من ایدئولوژی بورژوازی فرانسه قرن هجدهم اشتراکات چندانی با سرمایه داری نداشته و بیشتر با مبارزات علیه اشکال غیر سرمایه داری بدست آوردن دارایی و سود و قدرت های فرااقتصادی استثمار و بهره کشی عجیب بوده است. من نمی خواهم روشنگری را به یک ایدئولوژی صرفا طبقاتی منحصر کنم اما مسئله اینجاست که در این مقطع زمانی خاص، در شرایطی کاملا غیرسرمایه داری حتی ایدئولوژی طبقه بورژوازی شکلی فراگیر از ایده ی آزادی انسان بطور کلی را در بر می گرفت. یعنی آزادی برای همه و نه صرفا خود بورژوازی. به عبارت دیگر علیرغم همه ی محدودیت ها، این ایده، آزادی جهانشمول را مطرح می ساخت و به همین علت هم نیروهای مترقی و دموکراتیک انقلابی را به خود جلب کرد.

مدرنیسم در برابر سرمایه داری

برای درک پیچیدگی های موجود فقط باید انگلیس و فرانسه را با هم مقایسه کنید. بطور کلی انگلیس را مهد مدرنیسم به مفهومی که امروزه رایج است نمی دانند ولی نام این کشور مسلما با ظهور سرمایه داری همراه است. انگلیس قرن هجدهم در اوج سرمایه داری کشاورزی جمعیت شهری روبه رشدی داشت که مجموعا بیشتر از کل جمعیت فرانسه را تشکیل می دادند. مالکیت های کوچک نه فقط از طریق استفاده از زور بطور مستقیم بلکه توسط فشارهای اقتصادی از میان می رفتند. لندن بزرگترین شهر اروپا بود. بازار این شهر بازاری نظام یافته و پر رقابت و در واقع اولین بازار ملی در اروپا و در کل جهان را تشکیل می داد. در این شهر فرآیند شکل گیری بازار مصرف عمومی برای کالاها ارزان و مورد مصرف روزمره مثل مواد غذایی و پارچه و نیروی کاری که به سرعت پرولتریزه می شد آغاز کردید. اساس تولیدات کشاورزی در انگلیس در این مقطع بیشتر با تکیه بر اصول تولید سرمایه داری و همراه با آریستوکراسی که عمیق درگیر سرمایه داری کشاورزی و اشکال جدید بازرگانی و مبادله کالا بود، عمل می کرد. سرمایه داری صنعتی در انگلیس در حال شکل گیری بود.

پس ویژگی ها و تمایزات ایدئولوژیک سرمایه داری انگلیس در این دوران چه بود؟ مسلما این ایدئولوژی خردگرایی دکارتی و برنامه ریزی خردورزانه نبود بلکه دست نامرئی اقتصاد سیاسی کلاسیک و فلسفه تجربه گرایی انگلیس در کار بود. یعنی به جای باغ های

مرتب و منظم ورسای باغ های 'طبیعی' و بدون برنامه، تصمیم گیرنده بودند. البته مسلما به علم و تکنولوژی علاقه نشان داده می شد. بهرحال عصر روشنگری در فرانسه مدیون افرادی چون 'بیکن' و 'لاک' انگلیسی است. اما در خود انگلیس ایدئولوژی متفاوتی نسبت به دیگر فرهنگ های اروپایی وجود داشت. این ایدئولوژی در درجه اول ایده ی 'اصلاح' یا 'بهبود' بود. اما نه از قبیل ایده ی 'پیشرفت' عصر روشنگری بلکه اصلاح در مالکیت، اخلاقیات، بخصوص در علم و باارآوری اقتصادی و سود، تعهد به افزایش باارآوری کار و نظام 'حصاربندی' (برای اخراج روستائیان) و سلب مالکیت را در مرکز توجه قرار می داد.

ایده ی بهبود و باارآوری اقتصادی به این مفهوم ریشه در قرن هفدهم دارد. 'ویلیام پتی' و 'جان لاک' از اولین اقتصاددانان سیاسی بودند که این ایده ها را به طور تئوریک مطرح ساختند. این ایدئولوژی، بخصوص از نظر بهبود کشاورزی، و آثار نویسندگان در این باره در انگلیس و نه در فرانسه ای که تولید کشاورزی عمدتا به وسیله دهقانان صورت گرفته و زمین داران همچنان ذهنیت 'زانت' بری خود را حفظ کرده بودند، مطرح بود (البته باید گفت که ذهنیت بورژوازی نیز در این زمینه چندان با ذهنیت زمین داران تفاوتی نداشت). در اینجا استثنا قاعده را ثابت می کند، بخصوص 'فیزیوکرات ها' یعنی آن دسته از اقتصاددانان سیاسی فرانسوی که کشاورزی انگلیس بر ایشان مدلی محسوب می شد، حالت استثنائی داشتند.

حال اگر می خواهید به دنبال ریشه های مدرنیسم مخرب، یعنی ایدئولوژی تکنوکراتیسم و تخریب محیط زیست بگردید می توانید به جای جستجو در عصر روشنگری، به طرح 'بهبود یا اصلاح'، یعنی فرودست قرار دادن ارزش های انسانی در برابر باارآوری و سود، نظری بیافکنند. شاید بتوان به جرات گفت که رخ دادن افتضاح بیماری 'جنون گاوی' در انگلیس که مهد 'بهبود' بوده است و نه در جای دیگری در اروپا، اتفاقی نیست.

گذار به دورانی جدید؟

از مدرنیسم زیاد گفتیم. بگذارید به سؤال فراگیرتر مرحله بندی زمانی و به گذار از مدرنیسم به پست مدرنیسم بپردازیم. من سعی کرده ام که مدرنیسم را در آن برداشت خاص از تاریخ بررسی کنم که به نظر من عمیقاً دارای اشکالات فراوان بوده و تاثیر آن پنهان ساختن ویژگی تاریخی سرمایه داری و خنثی یا طبیعی جلوه دادن آن است. اگر نگوئیم که در واقع وجود آن را از اذهان پاک می کند.

اما در هر صورت ما باید به تغییر و تحولات سرمایه داری بپردازیم. همه می دانیم که سرمایه داری طبق تعریف عبارت است از تغییر و توسعه ی مداوم، صرفنظر از بحران های ادواری که در آن وجود دارند. اما آیا میان دهه ی ۱۹۶۰ یا ۱۹۷۰ کسستی تاریخی به وقوع پیوسته است؟

در این مرحله باید نخست بگویم که من توضیح نظرم در این زمینه را تازه شروع کرده ام. آنچه که بدان اطمینان کامل دارم این است که مفهوم مدرنیسم و پست مدرنیسم و مسئله مرحله بندی کردن سرمایه داری بوسیله این مفاهیم، به ما در درک اینکه آیا اصولاً کسبختگی تاریخی وجود داشته یا نه و اگر وجود داشته دقیقاً چیست، عمق آن در چه حدی است، چقدر پایدار یا تعیین کننده بوده و چه عواقب احتمالی برای هر طرح سیاسی دارد، کمکی نمی کند. به نظر من این مفاهیم و مسئله مرحله بندی کردن، ما را نه مسیری ناصحیح رهنمون می کردند.

من می گویم که مفهوم مدرنیسم، آنگونه که امروزه به کار گرفته می شود، مرتبط است با آن نقطه نظر درباره توسعه سرمایه داری که جبرگرایی تکنولوژیک را با حقیقت توسعه تجاری بهم پیوند می زند، به طوری که سرمایه داری به نظر صرفاً ادامه ی روندهایی فراتاریخی و یا حتی طبیعی می آید؛ یعنی دنباله ی طبیعی پیشرفت بازرگانی و تکنولوژی. از چنین نقطه نظری چه نوع مرحله بندی ای را باید انتظار داشته باشیم؟ علایم نشانگر تغییرات دوران ها چه خواهند بود؟ احتمالاً انتظار دارید این علائم نشانگر تغییری اساسی در بازار و یا تغییری عمیق در تکنولوژی باشند. در واقع تئوری های امروزین درباره ی گذار از مدرنیسم به پست مدرنیسم چیزی بیش از این نیز ارائه نمی دهند. و اگر چه این تئوری ها ممکن است نکات جالبی را مطرح سازند، مطمئن نیستیم که چیز زیادی درباره کسست های تاریخی مهم در سرمایه داری را ارائه کنند.

بطور مثال گذار از 'فوردیسم' به 'انباشت انعطاف پذیر' را در نظر بگیرید. من درباره ی اینکه کسب و کار چگونه تغییرات در پروسه کار و استراتژی های بازاریابی تا چه اندازه است، صحبت نمی کنم. اما من همواره از خود پرسیده ام در این گذار چه چیز جدیدی وجود دارد؟ نمی خواهم بگویم چیز نوی نیست اما چه چیزی آنقدر تازگی دارد که می تواند صحبت از گذاری تاریخی از مدرنیسم به پست مدرنیسم، و حتی از کل سرمایه داری تاکنون موجود به سرمایه داری از نوع جدید را مطرح سازد؟

فوردیسم قدیم خط تولید انبوه را جایگزین صنعتگران ماهر ولی پرهزینه، نمود و بدین ترتیب کنترل پروسه کار توسط سرمایه را تقویت کرد که هدف آن مسلماً کسب ارزش بیشتر از نیروی کار بود. حال امروز نیز تکنولوژی های جدید برای همین منظور بکار گرفته می شود؛ ایجاد خط تولید ارزان و سریع (که از جمله، استفاده از قطعات ساخته شده در جای دیگر را میسر می کند)، کنترل پروسه کار، حذف یا ادغام مهارت های مختلف در تولید و بخش خدمات، جایگزین کردن کارگران با مزد بالا با کارگران ارزان قیمت و اصولاً که کردن تعداد کارگران به هر شکل، و این همه برای بدست آوردن ارزش بیشتر از نیروی کار است. پس در صحبت درباره ی اقتصاد بااصطلاح

سرمایه داری سلطه اقتصادی و امپریالیسم مالی داده است.

پس ما با مرحله ی جدیدی از سرمایه داری روبرو نیستیم. این خود سرمایه داری است. اگر مدرنیسم اصولا ارتباطی با سرمایه داری داشته باشد، باید گفت مدرنیسم مدت ها است به پایان خود رسیده یعنی به وسیله سرمایه داری بوجود نیامده بلکه نابود شده است. عصر روشنگری مرده است. شاید سوسیالیسم آن را احیا کند، اما حداقل امروزه فرهنگ 'پهپود' است که فرمانروایی می کند. و اگر تمام داستان همین است، به ایده ی پست مدرنیسم اصلا دیگر نیازی نداریم. تنها مفهومی که برای برخورد با واقعیت جدید نیاز داریم، همان سرمایه داری است. مسلما آنتی تز این موقعیت، پست مدرنیسم نیست. سوسیالیسم است. پس اگر نظر من درست باشد، فراگیر شدن جهانی سرمایه داری، چنان که رجزخوانان پیرومندی سرمایه داری دوست دارند باور کنند دلیلی برای وانهادن طرح سوسیالیسم نیست. بلکه بالعکس فراگیری و 'تمام شدن' سرمایه داری به معنای آسیب پذیری بیشتر آن در برابر تناقضات درونی و سیاست تضادآمیز خود آن است.

اخیرا صحبت های 'دانیل سینگر' را درباره اتفاقی بسیار جالب شنیدم. او می گفت همین چند وقت پیش طبقات حاکم فرانسه به خود تبریک می گفتند که توانسته اند بالاخره فرانسه را تبدیل به کشوری 'نرمال' یعنی جامعه ی سرمایه داری مدرن نمایند. به طور مثال این مسئله یکی از موضوعات اصلی سخنرانی در مراسم خاک سپاری 'فرانسوا میتران' بود. او معمار اصلی 'نرمال سازی' فرانسه و هدایت این کشور به سمت دولت های محافظه کار جدید در اروپا و آمریکا بود. اما در همان لحظه ای که اینان به خود تبریک می گفتند مردم فرانسه در اعتراض به اوضاع جاری به خیابان ها ریختند. به نظر من این اعتراضات نتیجه مستقیم روبرو شدن با سرمایه داری بدون تزیینات و ظرافت های معمول و با واقعیت خشک و بی روح آن است. بگذارید امیدوار باشیم که این اعتراضات همچنین علامتی از یک تغییر واقعی دوران است.

ترجمه از 'مانتلی ریویو'، ژوئیه - اوت ۱۹۹۶
این مقاله نخستین بار در 'کنفرانس دانشکاهیان سوسیالیست' در آوریل ۱۹۹۶ ارائه شده است.



بیستم وجود داشته باید در جایی به جز انباشت انعطاف پذیر، مصرف گرایی، تکنولوژی اطلاعات، فرهنگ پست مدرنیسم و یا هر چیز دیگری از این قبیل، آن را جستجو کنیم. 'اریک هابزنام' در آخرین کتاب خود درباره ی قرن بیستم، درباره ی تغییری عظیم در اواسط قرن بیستم صحبت می کند که آن را 'بزرگترین و سریعترین و اساسی ترین دگرگونی (اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی) در تاریخ مدون' می داند. علامت شکفتن آور این دگرگونی به نظر وی مرگ شیوه دهقانی است. من فکر می کنم که زمینه اصلی این تغییر در مرحله ی امروزین سرمایه داری نهفته است که در آن سیستم سرمایه داری خود برای اولین بار به سوی جهانی شدن حرکت می کند. منظور من این است که سرمایه داری، حتی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته، برای اولین بار در کلیه ی جنبه های زندگی، در دولت، در رفتار و ایدئولوژی طبقات تولیدکننده و طبقات حاکم، و در فرهنگ عامه رسوخ کرده است. من در کتاب خود به نام 'فرهنگ ناب سرمایه داری' و در جاهای دیگر مطرح کرده ام که حتی در اروپای غربی (و بر خلاف عرف معمول بیشتر در خود قاره اروپا تا در انگلیس) سرمایه داری در جذب کامل دولت و فرهنگ مسلط جامعه کند بوده است. اما می توان گفت که این روند در چند دهه ی اخیر تکمیل شده است و البته در طی این دوره خود سرمایه داری نیز پدیده ای واقعا جهانی شده است. البته منظور من فرمول کهنه قدیمی 'جهانی شدن' نیست. من در اینجا درباره ی موضوعاتی چون رشد کمپانی های چند ملیتی و یا ضعف دولت ها و غیره (که خود من هم در این موارد شبهه هایی دارم) صحبت نمی کنم. در اینجا درباره ی جهانشمول شدن خود سرمایه داری (روابط اجتماعی، قوانین حرکتش، تناقضاتش)، درباره رسوخ منطق کالا شدن همه چیز، انباشت و به حد اکثر رساندن سود، در کلیه جنبه های زندگی صحبت می کنم.

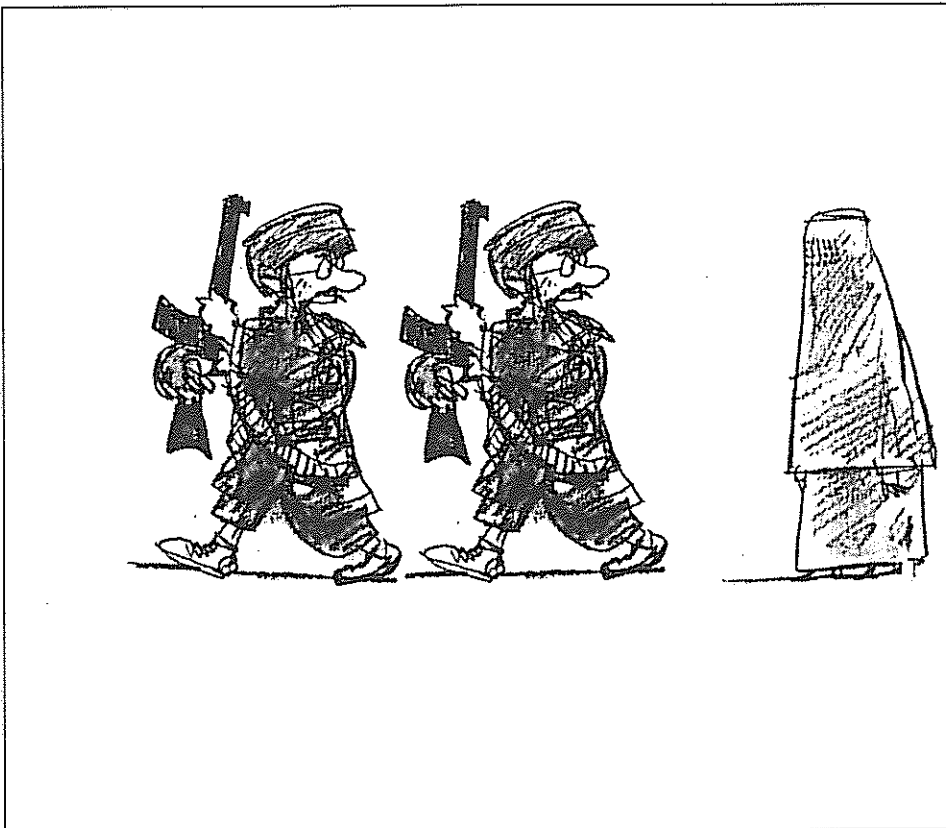
آنچه ما از دهه ی ۷۰ به بعد شاهد آن بوده ایم عدم تداوم در سرمایه داری نبوده بلکه رسیدن سرمایه داری به بلوغ است. احتمالا ما امروزه شاهد تاثیرات واقعی سرمایه داری به عنوان سیستمی فراگیر هستیم. پیامدهای سرمایه داری به عنوان سیستمی که رقیبی موثر نداشته و خود نیز راه نجات ندارد را شاهد هستیم. سرمایه داری با تناقضاتش تنها مانده و فریادرس چندانی جز مکانیزم های درونی خود برای تصحیح و یا جبران تناقضاتش و پیامدهای مخرب آنها ندارد. حتی امپریالیسم که به نظر آخرین چاره سرمایه داری بود آن چه که سابقا به نظر می رسید نیست. در شکل قدیمی امپریالیسم، در دوره استعمار و سلطه منطقه ای، قدرت های سرمایه داری رقابت ها و تناقضاتشان را با تمرکز بر مناطق غیرسرمایه داری حل می کردند. امروزه حتی همین مکانیزم تصحیح کننده هم عمدتا جای خود را به مکانیزم های کاملا جدید، این مسئله وجود ندارد که تکنولوژی جدید نشانگر گذار به دوران جدید است، بلکه کاملاً بالعکس این تکنولوژی ها صرفاً بخش های جدیدی نیز رسوخ کرده و می تواند بر آن دسته از کارکرانی که قبلاً چندان در چارچوب این منطق قرار نکرده بودند تاثیر بگذارد.

برای اینکه این گونه تحولات را بتوان کسبختگی عمده ای میان دو دوران تفسیر کرد باید منطق نسبتاً مستقلی برای تکنولوژی، چه تکنولوژی پیروسه کار و چه تکنولوژی بازاریابی، قائل شد. تاکید من در اینجا بر منطق سرمایه داری یعنی منطق روابط اجتماعی مالکیت مشخص است نه بر فلان تکنولوژی خاص یا پیروسه ی کار. مسلماً در تکنولوژی و استراتژی های بازاریابی بطور مداوم تغییراتی رخ می دهد. اما این تغییرات نمی توانند تغییری دورانی در قانون حکومت سرمایه داری ایجاد کنند.

یا شاید بتوانیم بگوییم که خود فوردیسم نوعی تغییر دورانی را فراهم آورده و حداقل به این معنا که فوردیسم مظهر تکمیل روندی است که مارکس آن را 'انقیاد واقعی' و نه 'صوری'، کار به وسیله سرمایه، نامیده است. بنابر این تعریف، تکنولوژی جدید در واقع بجای اینکه مسبب گذار از دورانی به دوران دیگر باشند، چیزی به جز ادامه روند فوردیسم نیستند. منظور من در اینجا این نیست که منطق انباشت سرمایه داری همچنان بطور کلی در تکنولوژی های جدید تولید و بازاریابی اعمال می شود بلکه منطق این ها همچنان دنباله رو فوردیسم است.

پس امروزه چه چیز جدیدی وجود دارد؟
بطور کلی من بر آنم که 'شرایط پست مدرنیسم' را بیشتر شرایط روانی مرحله ای در زندگی روشنفکران چپ غربی محسوب کنم تا شرایطی تاریخی مرتبط با مرحله ای از سرمایه داری. مسلماً این ایده بی ارتباط با سرمایه داری نیست، اما می توان گفت که آن، خود آگاهی تئوریک نسلی از روشنفکران است که در دوره ای نامتعارف از شکوفایی اقتصادی پس از جنگ به بلوغ فکری رسیده اند. برای بسیاری از این نسل انتهای دوران شکوفایی اقتصادی به منزله ی به پایان رسیدن روندی نرمال بود و در نتیجه آغاز افت دوره ای از دهه ی ۱۹۷۰ به بعد، به معنای فاجعه ای ویژه و بزرگ برای اینان بود. بقیه، بخصوص 'پست مدرنیست ها'، به نظر می رسد همچنان در دوران شکوفایی به اصطلاح سرمایه داری مصرفی باقی مانده اند.

اگر در نیمه دوم قرن بیستم تغییری در روند سرمایه داری بوده باید آن را در جای دیگری جستجو کنیم. اگر بدنبال تحولاتی عمیق تر از تغییرات در تکنولوژی یا استراتژی های بازاریابی هستیم، توصیفات یا نظراتی چون انباشت قابل انعطاف یا مصرف گرایی، کافی نیستند. اگر تغییری دورانی در نیمه دوم قرن



تهاجم طالبان و تشدید جنگ داخلی در افغانستان

از طرف دیگر طالبان با پرجانی حکومت ترور و وحشت در کابل، سیمای واقعی حکومت خود را که اکنون حدود دو سال است در جنوب و جنوب غربی افغانستان، برقرار ساخته اند. بر اهالی کابل نیز، آشکار نموده، و نفرت نه فقط مردم این شهر، بلکه تمامی مردم جهان علیه خود را برانگیخته اند. اجزای احکامی مثل سنگسار، بریدن دست و پا و... که تاکنون در شهرهای جنوب افغانستان عملی می شده است و انعکاس چندانی نداشت، با اعلام رسمی آنها در کابل چهره ی واقعی طالبان را بر ملا نموده است. طالبان، بر دو تضاد ریخته دار در جامعه ی افغانستان انکشت گذاشته، و در عمل بر آنها دامه هر چه بیشتری بخشیده اند و جسک قدرت بین دارو دسته های مختلف را عملا در دو مسیر متمرکز نموده اند. از یک سو، آنها با تعلق به پشتون های جنوب افغانستان و دامن زدن به تضاد بین آنها با ازیگ های شمال افغانستان، آتش زیر خاکستر را بیرون کشیده و پرچه جنگ خود علیه دیگران نموده اند که در این زمینه، دولت پاکستان آتش بیار اصلی معرکه بوده و هست و در آن ذینفع است. از سوی دیگر، با لغو تمامی احکام حقوقی و غیرشرعی اعلام نمودن آن ها و اجرای مستقیم قوانین قرون وسطانی تضاد بین زندگی عرفی و انجماد شرعی را که ناسازگار با شرایط اجتماعی امروز است، تشدید نموده اند. همه ی نیروهای اسلامی قبل از طالبان در کابل، علیرغم اعتقادات شدید اسلامی، تاکنون از دست یازیدن به لغو قوانین عرفی، اجتناب ورزیده بودند.

است. برعکس، ورود طالبان به کابل، جنگ داخلی در افغانستان را شدت بخشیده، موجبات ائتلاف نیروهای دیگر علیه طالبان را فراهم نموده است و دولت های همسایه را مستقیما به دخالت فعال در این جنگ ترغیب نموده است. کشورهای مشترک المنافع، به رهبری روسیه، بلافاصله بعد از ورود طالبان به کابل، طی اجلاسی، اگرچه تحولات در افغانستان را امر داخلی این کشور قلمداد کردند، اما با اعلام تقویت نیروهای خود در مرز افغانستان، نگرانی خود از روند اوضاع در این کشور را شکار ساخته، تلویحا در مقابل پیشرفت طالبان در شمال افغانستان موضع گیری نموده اند. دولت ایران، که حامی دولت ربانی بود، هم چنان از به رسمیت شناختن دولت طالبان سر باز می زند و حتی دولت پاکستان نیز که حامی و سازمانده دارو دسته ی طالبان محسوب می شود، هنوز دولت طالبان را به رسمیت نشناخته است و سازمان ملل، خواست بررسی تغییر در افغانستان را بایکسانی نموده، نمایندگان دولت ربانی را، هنوز نمایندگان رسمی افغانستان در مجامع بین المللی می داند. پیروزی طالبان در کابل، اگرچه توازن قوا در جنگ داخلی افغانستان را تغییر داده است، اما، خود جنگ داخلی را به مرحله ی خشونت بازتری رسانده است. اکنون دیگر، تمامی نیروهای درگیر در این جنگ هر کدام به نحوی طالبان را نشانه گرفته اند. دولت ربانی و فرمانده نظامی آن احمد شاه مسعود، درصدد ائتلاف با ژنرال دوستم، در حمله به کابل برای بیرون راندن طالبان از این شهر هستند.

روز بیست و ششم سپتامبر، گروه موسوم به طالبان، بعد از ماه ها محاصره و بمباران شهر کابل، پایتخت افغانستان را تسخیر کرد. دولت برهان الدین ربانی، مجبور به ترک شهر و گریز به شمال این کشور شد. بلافاصله بعد از ورود طالبان به شهر، فرار از شهر فراگیر شد. ده ها هزار نفر، خانه و کاشانه خود را رها کرده، از شهر گریختند. فاتحین، در اولین اقدام، با ورود به دفتر سازمان ملل در کابل، رئیس جمهور سابق افغانستان، نجیب اله را، دستگیر و تیرباران کردند و جسد او را به همراه برادرش، بر سر در کاخ ریاست جمهوری آویختند. آنها سپس اعلام نمودند که بعد از این احکام شرعی را مجری خواهند ساخت. و طی حکمی دستور بستن مدارس دخترانه را صادر کردند. زنان را از ادارت و محل کارشان بیرون ریختند، پوشیدن مقنعه و چادر را اجباری ساختند. سنگسار و بریدن دست را بعنوان احکام قضائی رسمیت بخشیدند. با فتح کابل، در واقع طالبان، اکنون بیش از دو سوم افغانستان، از جمله شهرهای مهم آن را تحت کنترل خود دارند. اما این به معنای پیروزی آنها در جنگ داخلی افغانستان نیست. حملات بعدی آنها به نیروهای دولتی که اکنون در منطقه کوهستانی هندوکش سنگر گرفته اند، با ناکامی مواجه شده و آنها علیرغم تلفات سنگین مجبور به عقب نشینی شده اند. هنوز دولت طالبان را کسی به رسمیت نشناخته است. نیروهای ژنرال دوستم، در هفتاد کیلومتری شمال کابل مستقرند، که از حمایت ضمنی ارتش روسیه و پشتیبانی آشکار دولت های آسیای مرکزی مثل تاجیکستان، قرقیزستان و ترکمنستان برخوردار

مصاحبه با مسعود بارزانی درباره ی پیمانش با بغداد و عکس العمل آمریکا

(از مجله هفتگی اشپیکل ۱۹۶/۹/۲۳)

اشپیکل: آخرین بار کی با صدام ملاقات نمودید؟

بارزانی: در سال ۱۹۹۲ در بغداد پیرامون خودمختاری شمال عراق با یکدیگر مذاکره کردیم. در آن زمان، طالبانی هنوز طرف من بود...

اشپیکل: ... که شما با کمک عراق فراریش دادید. پیمان شما با صدام چگونه شکل گرفت؟

بارزانی: ما برای صدام از کانال های خود پیام کتبی فرستادیم.

س: چرا تغییر جبهه تان را سریعاً به آمریکا اطلاع ندادید؟

ج: ما مستقیماً به آمریکایی ها نکتیم که چه اتفاقی می افتد اما آنها می توانستند فکرش را بکنند. مکرراً به آنها اطلاع داده بودیم که ایران به مناطق ما نفوذ می کند و حتی اسنادی را نیز در رابطه با نفوذ برنامہ ریزی شده ایران به منطقه شمال عراق را به آنها ارائه داده بودیم. اما اثری نکرد. بالاخره به واشنگتن اطلاع دادیم: اگر به ما کمک نکنید از نیروهای دیگر استمداد خواهیم نمود. منظور ما چه کس دیگری می توانست باشد؟

س: خشم آمریکایی ها را چگونه توضیح می دهید؟

ج: راستش را بخواهید ما نیز از این قضیه متعجب شدیم.

س: آمریکا جاسوسانی در شمال عراق داشت که برای سرنگونی صدام فعالیت می کردند. آیا عراقی ها با دخالت شما از کودتا نجات پیدا کردند؟

ج: واقعیت این است که تاکنون هیچ اتفاقی برای جاسوسان شما در منطقه کردنشین نیفتاده است. من هرگز باور نمی کنم که سیا می توانست صدام را با یک توطئه سرنگون سازد. این باور مضحک است.

س: آیا در مورد کنکره ملی عراق که توسط آمریکا بعنوان جنبش اپوزیسیون علیه صدام ساخته شده هم همین نظر را ندارید؟

تشدید تضاد قومی در افغانستان، خطر تجزیه ی این کشور و تبدیل آن به تیول این یا آن سردسته را به دنبال دارد و ادامه محو زندگی عرفی، آوارگی مجدد صدها هزار نفر دیگر از اهالی شهرهای بزرگ را نتیجه خواهد داد.

حمایت های بی دریغ ارتش پاکستان، دولت آمریکا، عربستان سعودی و کنترل بر مزارع تریاک در جنوب افغانستان و فروش آن، تاکنون طالبان را قادر ساخته است که رقبای خود را از میدان به در کرده، حتی کابل را نیز تسخیر نمایند، اما ادامه ی این موفقیت ها، فقط با وسایل تاکنونی طالبان و حمایت های پشت پرده ی آنان، امکان پذیر نخواهد بود. طالبان زمانی که در جنوب شکل گرفتند، نیروی نظم معرفی شدند. باندهای مسلح زندگی را بر مردم سیاه کرده بودند. طالبان با شعار مبارزه با دزدی و فساد، بویژه محاکمه علنی دزدان و تجاوزگران به جان و مال مردم که اکثراً از افراد مسلح وابسته به این یا آن گروه بودند که تسلیم طالبان شده بودند، نظر مساعد مردم را، در آغاز، جلب نمودند. اما طولی نکشید که چهره ی واقعی خود را رو نموده، خود به نحو دیگری زندگی را بر مردم حرام کردند. سربازگیری اجباری از اهالی مناطق تحت کنترل خود، تبعض جنسی تشدید شده علیه زنان، اجرای احکام بربرمنشانه علیه مجرمان و... محصول حکومت سیاه آنان بر اهالی شهرهای جنوب افغانستان بود. اکنون کابل در زیر پای آنها از پای در می آید و با عصر جدید وداع می کند. طالبان تاکنون با اسلحه پاکستان و آمریکا، با دلارهای عربستان و تجارت تریاک، راه رسیدن به کابل را هموار ساخته اند و کنترل بیش از دو سوم خاک افغانستان را بدست گرفته اند، اما آنها هنوز، قادر نشده اند رقبای خود را کاملاً از میدان به در کرده و حکومت اسلامی خود را بر کل افغانستان مستقر سازند.

طالبان محصول ادامه حنک داخلی در افغانستان و معکس کننده ی تضادهای لاینحل آن و خود نیروی تشدید این تضادها هستند.

برای مردم ایران، که حکومت جمهوری اسلامی را نزدیک به دو دهه است که تجربه می کنند، سلطه ی طالبان بر افغانستان، فاجعه ای بسیار بدتر از خود جنگ داخلی در این کشور است و پیشرفت آنها در جنگ قدرت در افغانستان، اگرچه در تضاد با جمهوری اسلامی قرار دارند، به مفهوم رشد جنبش های ارتجاعی اسلامی و گسترش حوزه ی نفوذ آنها در بی ثباتی بیشتر در منطقه خواهد بود و افغانستان را با تمام عقب ماندگی های فعلی آن هر چه بیشتر به سوی فروپاشی سوق خواهد داد.

با حضور طالبان در کابل، جنگ داخلی در افغانستان، چهره ی دیگری به خود گرفته، آرایش قوای دیگری یافته است.

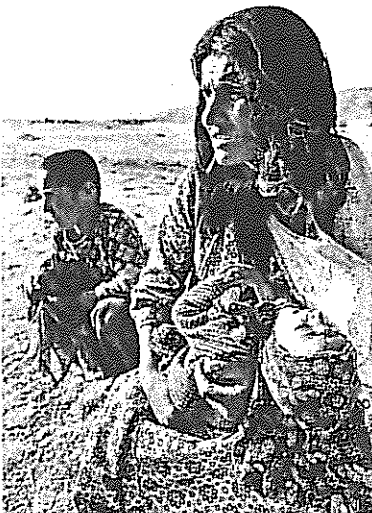
ج: زمانی که کنکره ملی عراق در سال ۹۲ تاسیس کردید، فکر می کردیم که بتواند چهارچوبی برای یک نظم دمکراتیک در عراق ایجاد نماید، اما کنکره ملی به نفع خودخواهی های شخصی مورد سوءاستفاده قرار گرفت. نتیجه اش وعده های توخالی، دروغ و تبلیغات بود. بعلاوه، ماموران بغداد هم در این سازمان داخل شده بودند.

س: اکنون آمریکا دو هزار و پانصد همکار کردش را از طریق ترکیه به 'کوم' و سپس به آمریکا می فرستد. آیا شما نمی توانستید امنیت این افراد را تامین نمایند؟

ج: اینها پناهندگان اقتصادی می باشند که می خواهند از شانس خود برای زندگی به مراتب بهتری استفاده نمایند. ما مخالفتی با این تصمیم نداریم. آمریکا با مهم جلوه دادن این قضیه می خواهد شکست سیاست خارجی خود را کم رنگ سازد.

س: شما با چیلر وزیر امور خارجه ترکیه در حال مذاکره هستید. آیا خواست ترکیه را در ایجاد منطقه ای امن در شمال عراق برآورده می سازید؟

ج: ما هیچوقت خود با چنین قصدی همکاری نکرده و علیه چنین تهاجمی از خود دفاع خواهیم نمود.



ششمین دیدار مجمع سائوپولو

ششمین ملاقات مجمع سائوپولو از ۲۶ تا ۲۸ ژوئیه ۹۶ در سان سالوادور پایتخت السالوادور برگزار گردید. یک صد و بیست و دو حزب چپ آمریکای لاتین، دوست و هشتاد و نه مهمان و چهل و چهار ناظر سازمان‌هایی از اروپا، آسیا و آمریکای شمالی در این دیدار شرکت داشتند. این ملاقات در ترسیم سیمای چپ آمریکای لاتین نقش مهمی را داشت و بر مناسبات سیاسی میان احزاب نامبرده روح تازه‌ای بخشید.

کارهای تدارکاتی این اجلاس از ماه‌ها قبل از طریق گروه‌های کار دائمی در مورد موضوعات معین نظیر مهاجرت، زنان، نمایندگان پارلمان، محیط زیست، فرهنگ، هویت و جوانان انجام شده بود.

طی مباحث انجام شده درباره سوسیالیسم، سوسیالیسم بعنوان ساختمان مدل‌های جدید و جستجوی یک سیمای تازه برای چپ از طریق نوسازی سوسیالیسم با ارزش‌های شفاف اخلاقی، برادری، حقیقت‌جویی، همبستگی برای مقابله روزمره با سیستمی که این ارزش‌ها را به تباهی می‌کشد مورد تأکید قرار می‌گرفت.

تجزیه و تحلیل نقش حکومت‌های محلی، شهرداری‌ها، همچنین که آنالیز قدرت و رسیدن به قدرت از طریق کار جمعی در هر کشور بر منبای سند نهایی مجمع مورد تصویب قرار گرفت.

درباره موضوع مهاجرت، ضرورت اقدام متحد چپ آمریکای لاتین، آمریکای شمالی و کانادا برای مقابله با تعدی به حقوق مهاجرین در زمینه حقوق شهروندی و کار مورد تأکید قرار گرفت. بنیانگذاری یک شبکه بین‌المللی برای دفاع از حقوق مهاجران، اعمال فشار برای تغییرات قانونی بمنظور اجرای معاهدات بین‌المللی و یک ملاقات بین قاره‌ای روی این موضوع مورد تصویب قرار گرفت.

برای نخستین بار، مجمع سائوپولو مسئله زن را در کادر یک گروه کار که چهل و نه زن در آن حضور داشته‌اند مورد بررسی قرار داده است. زنان عضو این کمیسیون، پیشنهادهای در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، جنسی، حقوق شخصی انسان، همچنین که جایگاه زنان در مطبوعات، درباره مسئله طبقه، قوم، نژاد و جنس را مورد تحلیل قرار دادند. تصمیم گرفته شد دومین گروه کار قاره‌ای زنان چپ آمریکای لاتین بمنظور جلب نظرات روی موضوعات فوق در فضایی مختلط ایجاد شود.

در هاوانا، پیش از دیدار اخیر مجمع سائوپولو، گروه کاری با شرکت تعداد زیادی از نمایندگان چپ پارلمان‌ها تشکیل شده بود. ضرورت مبارزه

گذشته می‌بر تغییر وضعیت زندان‌ها و رسیدگی به خواسته‌های صغی- سیاسی زندانیان، هیچگونه بهبودی در شرایط حاکم بر زندان‌ها صورت نگرفته است. همچنین به گزارش این خبرگزاری شورش زندانیان سیاسی زندان ویژه‌ی شهر 'چاناک قلعه' که در آخر هفته‌ی گذشته (اوایل اکتبر) در اعتراض به خاتمه خونین تظاهرات ۲۳ سپتامبر زندانیان شهر 'دیاربکر'، که منجر به قتل ۱۱ زندانی کرد گردید آغاز گشته، همچنین ادامه دارد.

نمایندگان مجلس در هماهنگی با جنبش‌های اجتماعی مورد تأکید قرار گرفته است. اولین دیدار سازمان‌های جوانان آمریکای لاتین در کادر دیدار مجمع سائوپولو برگزار شد و شرکت این سازمان‌ها در فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان که در تابستان ۱۹۹۷ در کوبا برگزار می‌شود، مورد تصمیم‌گیری قرار گرفت.

در دیدار سائوپولو همچنین نظرخواهی در مورد ایجاد یک دبیرخانه دائمی و یک بنیاد مجمع سائوپولو مورد تصمیم‌گیری قرار گرفت. این نظرخواهی در اجلاس آتی مجمع سائوپولو که در پایان ژوئیه ۱۹۹۷ برگزار می‌شود مورد بررسی قرار می‌گیرد.

قطعنامه‌ای در تحکیم روابط همبستگی بین مجمع سائوپولو و دیدار بین‌المللی برای انسانیت و علیه نئولیبرالیسم که توسط ارتش آزادیبخش ملی زاپاتیست‌ها همزمان با دیدار مجمع سائوپولو برگزار شده بود صادر شد. این قطعنامه ایجاد هیئتی تحت رهبری جبهه‌فاریوندو مارتی السالوادور را تعیین کرد تا ضمن شرکت در دیدار سازماندهی شده توسط زاپاتیست‌ها، نتایج ملاقات مجمع را به آنها اطلاع دهد.

نقل از انیورکور شماره ۴۰۵

چاپ فرانسه

اعتصاب غذای مجدد زندانیان سیاسی در ترکیه

براساس گزارش خبرگزاری نیمه رسمی آنا‌تولی ۷۷ زندانی سیاسی در دو زندان ویژه‌ی شهر ارزوم واقع در شرق ترکیه بار دیگر دست به اعتصاب غذای نامحدود زده‌اند. هدف آنان از این اقدام دسته‌جمعی جلب توجه افکار عمومی بدین مسئله می‌باشد که علیرغم وعده و وعیدهای دولت و وزارت دادگستری ترکیه در پایان اعتصاب غذای زندانیان سیاسی در ماه ژوئیه

تغییر شماره فاکس سازمان

شماره فاکس سازمان اخیراً تغییر کرده و از این پس به شماره زیر فاکس ارسال نمایید.
۴۹-۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷

کمک‌های مالی

اسفندیار ۳۰ مارک
اسفندیار ۲۰ مارک
WOLFGANG-GREAMS ۵۰ مارک

با همکاران و خوانندگان "اتحاد کار"

رفیق سپیده، ترجمه مقاله 'استراتژی نازی با افغانستان بر سر مافع ادامه دارد بدستان رسید. با تشکر از همکاری شما، از آن مقاله استفاده شده است.

آقای حمید احمدی دو جزوه مربوط به فهرست اسناد تاریخی جنبش چپ ایران (۱۹۹۰-۱۹۹۷) که به همت او در آرشیو انستیتی بین‌المللی تاریخ اجتماعی در آمستردام جای گرفته‌اند به همراه نامه‌ای به اتحاد کار ارسال داشته است. آقای احمدی طی نامه خود توضیحاتی پیرامون فعالیت‌هایش در رابطه با برگزاری نهمین کنفرانس بین‌المللی تاریخ دانان شفاهی نیز ارائه کرده است. با تشکر از او و آرزوی موفقیت بیشتر.

شماره‌های ۱ و ۲ خبرنامه 'نانک آزادی' از کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران - آخن بدستان رسید. ضمن تشکر از مسئولان کانون پیشرفت بیشتر فعالیت‌های آنها را آرزومندیم.

رفیق گرامی، میلا، با تشکر، از اخباری که تهیه و فرستاده بودید، بخشی از آنها مورد استفاده قرار گرفت. به امید همکاری‌های بیشتر، موفق باشید.

کانون نویسندگان ایران (در تبعید) در رابطه با روند تشدید سرکوب و خفقان طی ماه‌های اخیر در ایران، اطلاعیه‌ای زیر عنوان "فراخوان جهانی" در ۱۵ مهرماه (۷ اکتبر) انتشار داده است که ذیلاً از نظر خوانندگان می‌گذرد:

فراخوان جهانی کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

هم میهنان!

مردم آزاده ی جهان!

نهادهای فرهنگی و دموکراتیک بین‌المللی!

در ماه‌های اخیر، روند فرهنگ ستیزی جمهوری اسلامی ایران - که هم از آغاز بن‌مایه‌ی وجودی این نظام بود - سویه‌ها و گسترده‌های تازه و هر دم فزاینده‌ای یافته است. و ابزارهای سرکوب فیزیکی و تبلیغاتی جمهوری اسلامی با شیوه‌ای بی‌پیشینه به ترور شخصیت و قتل عام حیثیتی و روانی فرهنگ ورزان، نویسندگان و هنرمندان آزاداندیش پرداخته و افزون بر این از بازداشت و توهین و آزار و حتی توطئه برای نابودی جمعی آنان نیز پروا نکرده است. به گونه‌ای که هم اکنون جان گروهی از سرمایه‌های ملی فرهنگ و هنر ایران به دستاوردهای واهی گوناگون، از سوی کارگزاران نظام ولایت فقیه در خطر جدی است.

سیستم باورسازی جمهوری اسلامی، برای آمادگی ذهنیت جامعه در برابر اجرای سرکوب هر چه بیشتر آزاداندیشان، از چندین ماه پیش در تلویزیون دولتی در روزهای جمعه‌ی هر هفته برنامه‌ای به نام "هویت" به مدت چهار ماه ترتیب داده است و در دور اول آن برنامه به ترور حیثیت‌های شناخته شده‌ی فرهنگ کشورمان، شخصیت‌هایی همچون ذبیح‌الله صفا، احسان یارشاطر، عبدالحسین زرین‌کوب، ایرج افشار، باقر مومنی، احمد شاملو، اسلامی ندوشن، داریوش آشوری، سعیدی سیرجانی، جلال متینی، هوشنگ گلشیری، رضا براهنی، چنگیز پهلوان، عزت‌الله سعیدی، داریوش شایگان، شهرنوش پارسا پور و... کمر بسته است.

و در پی این زمینه‌سازی‌ها در طی دو ماه گذشته توطئه‌ها و هجوم‌های سازمان یافته به نویسندگان به قرار زیر در دستور کار قرار گرفته است:
- در فوریه امسال عباس معروفی نویسنده و سردبیر نشریه "گردون" به اتهام "اهانت به مقدسات دینی، آرمان‌های انقلاب اسلامی، بسیجیان، رزمندگان و جانبازان و نشر اکاذیب و نشر و ترویج فساد در نشریه‌ی "گردون"، از سوی دادگاه عمومی تهران به شش ماه زندان، ۲۵ ضربه شلاق و لغو پروانه‌ی نشریه گردون و دو سال محرومیت از فعالیت‌های مطبوعاتی محکوم شد.

- در تاریخ ۱۴ اوت امسال ۲۱ نویسنده‌ی ایرانی برای اجرای برنامه‌های ادبی و فرهنگی به دعوت نهادهای فرهنگی ارمنستان با اتوبوس عازم آن کشور می‌شوند. راننده‌ی اتوبوس در ساعت سه بعد از نیمه شب در گردنه‌ی "حیران" - در فاصله‌ی میان آستارا و اردبیل - اتوبوس را از جاده به سوی دره‌ها می‌کند و خود از آن بیرون می‌جهد که کاردانی و سرعت عمل مسعود مافان، یکی از نویسندگان که در کنار راننده نشسته بود، با قرار گرفتن در جای راننده و توقف ماشین، از سقوط اتوبوس به دره و مرگ محتوم جمعی پیشگیری می‌کند.

- در تاریخ ۲۸ اوت خانم‌ها و آقایان: مهرانگیز کار، هوشنگ گلشیری، فرزانه طاهری، هوشنگ گلشیری، فرج سرکوهی و محمدعلی سپانلو در منزل وابسته‌ی فرهنگی سفارت آلمان در تهران دعوت داشته‌اند، شبانه آماج هجوم مأموران وزارت اطلاعات می‌شوند و ساعت‌ها بازجویی و توهین می‌شوند.

- در تاریخ ۸ سپتامبر ۱۳ عضو کانون نویسندگان ایران خانم‌ها و آقایان: هوشنگ گلشیری، منصور کوشان، غفار حسینی، کامران حمالی، محمد محمدعلی، کاوه گوهرین و محمد مختاری که به عنوان "جمع مشورتی" برای ترتیب و تصویب نهایی منشور کانون نویسندگان ایران در منزل منصور کوشان جلسه داشتند، با هجوم مأموران وزارت اطلاعات مواجه شده و همگی بازداشت و به خارج از تهران برده می‌شوند و تا صبح، جداگانه بازجویی و توهین می‌شوند و تمامی گزارش‌های متن نهایی تهیه شده‌ی منشور کانون نویسندگان ضبط می‌شود.

- مجله‌ها با داشتن مجوز قانونی و رعایت مقررات تحمیلی باز هم بی‌در پی توقیف و مستولان‌شان دادگاهی می‌شوند. طی چند ماه گذشته بیش از ده نشریه تعطیل شده‌اند. گستره‌ی این هجوم، افزون بر نشریه‌های دگراندیش مثل "نکاپو" و "گردون" که توقیف و دبیران‌شان دادگاهی شده‌اند، دامن هم‌نشینان خودی مثل: "بهمن" و "پیام دانشجو" را نیز گرفته است. فراخوان مدیر مسئول نشریه‌ی "آدینه" به دادگاه در هفته گذشته نیز در همین چهارچوب قابل بررسی است.

- کار سانسور کتاب به مرحله‌ی دشمنی با ذات کتاب کشیده است. بسیاری از کتاب‌هایی که پیشتر به چاپ‌های مکرر رسیده‌اند - به ویژه ادبیات معاصر ایران و جهان - اجازه‌ی انتشار مجدد نمی‌یابند. با آغاز صدرات میرسلیم در وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی، این وزارتخانه عملاً رسالت نابودی کتاب و زندگی ناشر را به عهده گرفته است به طوری که در چند ماه گذشته تقریباً هیچ کتابی اجازه‌ی انتشار نیافته است. حمله به انتشاراتی‌ها و به آتش کشیدن کتابفروشی‌ها از طرف گروه‌های ضربت و فشار، از جمله اعمالی است که برخی از مسئولین دولتی سازمانده‌ی اصلی آن هستند.

- سانسور شدید بر سینما و تئاتر، هفتخوان وحشتناکی است که به جز فیلم و نمایشنامه‌ی فرمایشی را بر نمی‌تابد. برای نمونه باید اشاره کرد که از قریب بیست فیلمنامه و نمایشنامه‌ای که بهرام بیضایی، چهره‌ی سرآمد هنر سینما و تئاتر ایران، از انقلاب تاکنون نوشته است، به جز انگشت شماری از آن‌همه - با تغییرهای بسیار - فیلم و تئاتر نشده است. و باز در همین رابطه است که در سوم اوت وزارت ارشاد به محسن مخملباف، فیلمساز ایرانی،

دیدار ولایتی با کینکل

به نوشته روزنامه 'تاکس سائیتونک' در حاشیه مجمع عمومی سازمان ملل، کینکل وزیر امور خارجه آلمان با همتای ایرانی خود ولایتی فردا ملاقات خواهد نمود. قرار است در کنار مسئله خاور میانه همچنین موضوع عواقب دادگاه برلین بر سیاست گفتگوی انتقادی مورد بحث قرار گیرد. ولایتی از قبل مشخص نموده است که در چه چهارچوبی این بحث را پیش خواهد برد. او قبل از پروازش به نیویورک گفت که اگر دولت ایران در دادگاه برلین محکوم شود، آنوقت دادگاه های ایران در مورد دولت آلمان صحبت خواهند نمود. در این رابطه ولایتی به قربانیان ایرانی که توسط گازهای شیمیایی که عراق در جنگ با ایران از آن استفاده نموده، کشته شدند، اشاره نمود و گفت: آلمان در توسعه سلاح های شیمیایی به بغداد کمک نموده است. و ایران از آلمان تقاضای خسارت خواهد کرد. او اضافه نمود که اگر هر دو کشور عاقلانه رفتار نمایند، نزاع بی پایانی در خواهد گرفت.

طبق شهادت بین صدر در دادگاه برلین، رفسنجانی رئیس جمهور اسلامی و علی خامنه ای بطور جدی متهم گردیده اند. بنی صدر هم چنین اشمیت باونر را متهم به ملاقات و مذاکره با مقامات ایرانی درباره ی دادگاه میکونوس نمود. این مسئله از طرف دولت آلمان تکذیب گردید. کینکل، وزیر امور خارجه آلمان مانند همتای ایرانی خود، ولایتی مخالف قطع گفتگوی انتقادی می باشد.

از سوی دیگر به نوشته 'آشپیکل' (۳۰ سپتامبر)، دولت آلمان به تغییر موضع آمریکا در سیاستش نسبت به ایران امیدوار است. واشنگتن تاکنون سرسختانه با سیاست گفتگوی انتقادی که پیش از همه توسط کینکل وزیر امور خارجه آلمان از حزب لیبرال دمکرات، نمایندگی می شود، مخالفت ورزیده و اصرارش بر ایزوله نمودن سیاسی رژیم ملاحظا بوده است. شرکت های آلمانی که در ایران سرمایه گذاری نموده اند، آمریکا را تهدید به تحریم اقتصادی متقابل نموده اند.

اکنون دیپلمات های بن تغییراتی را در سیاست واشنگتن پیگیری می نمایند. وارن کریستوفر، وزیر امور خارجه آمریکا در سفر اخیر خود در اوائل سپتامبر به آلمان در ملاقات با کینکل تنها حاشیه ای به مسئله ایران اشاره نمود.

طبق نظر بن، حمله نظامی ناموفق آمریکا علیه صدام، آمریکا را مجبور به تغییر استراتژیستش نموده است: ایزوله نمودن دیکتاتور عراق همزمان با ایران همسایه و رقیب او در هژمونی این منطقه، مشکل خواهد بود.

'برژینسکی'، مشاور امنیتی کارتر بطور علنی خواستار تغییر ساسیت شد و گفت: 'دلیلی نمی بینم که ما سیاست منفرد ساختن ایران را دنبال نماییم'. کینکل هفته گذشته در ملاقات با همتای ایرانی خود ولایتی در نیویورک به نتایج دو جانبه در مورد گسترش روابط رسید و منافع اقتصادی مشخصی را در این گفتگو دنبال نمود: ایران بابت معاملات قبلی اش با آلمان درست سیزده میلیارد مارک به آلمان بدهکار می باشد.

اعلام کرده که فیلم اخیر او "نون و گلدون" اجازه ی نمایش در داخل و خارج کشور ندارد. از این فیلمساز قبلا نیز فیلم های "شب های زاینده رود" و "نوبت عاشقی" توقیف شده بود.

– جلوگیری از برگزاری نمایشگاه های نقاشی، اجرای کنسرت های موسیقی و اجازه ی بخش آثار جدید موسیقی ایران و جهان، بریابی سخنرانی های ادبی و هنری، از جمله دیگر عرصه های فشار و خفقان هستند که اعمال می شود. در این زمینه حتی در چند ماه اخیر به کرات به محل سخنرانی عبدالکریم سروش، که خود از پیشگامان و اندیشمندان نهضت فرهنگی جمهوری اسلامی بود، حمله و خود وی را مضروب و تهدید به مرگ نموده اند. اینها نمونه های اندک و به اختصار، از انبوه بی شمار مصیبت هایی است که به گونه ای روشمند بر اهل فرهنگ و ادب و هنر ایران می رود. زنان و مردان فرهیخته و پاکبازی که از چشمه ی عشق وضو ساخته اند تا آزادی و دادگری و انساندوستی را که از ارزش های جاودانی فرهنگ بشری است، به بهای هستی و نیستی شان با تحمل دشوارترین شرایط متصور پاس دارند. این سپاه کفن پوشان که تنها با سلاح اندیشه و هنر در میدان نبرد برای آزادی اندیشه و بیان ایستاده است در درازنای این سال های سیاه البته هیچگاه رسالت فرهنگی اش را فراموش نکرده، اما هیچگاه نیز چون یکسان گذشته زیر سرکوب مدام نبوده است.

بر ماست و بر فرد فرد ماست که به دفاع از حقوق انسانی این فرهیختگان برخیزیم. به دفاع از کسانی که از همه ی حقوق خود گذشته اند تا از حقوق ملتی دفاع کنند. و از آنجا که آزادی و فرهنگ و هنر، ارزش های پذیرفته شده ی بشری است، بدیهی است که دفاع از این ارزش ها نیز وظیفه ای جهانشمول است. فراموزی و فراتزادی است. سکوت در برابر ستمی که بر فرهنگ و زبان و نویسندگان و هنرمندان در ایران می رود، همانا بی اعتنایی به تاریخ و فرهنگ و هویت انسان است. و این گواهی تاریخی است که هیچ عذری در برابر آن پذیرفتنی نیست. کانون نویسندگان ایران در تبعید همه شخصیت ها و نهادهای فرهنگی و حقوق بشری ایرانی و غیرایرانی در مقیاس بین المللی را به یاری نویسندگان و هنرمندان در ایران فرا می خواند.

ما جز خطاب به وجدان های آگاه بشری و یاری خواستن از آنها، هیچ آستانه و درگاهی نداریم و نمی خواهیم داشته باشیم. این فراخوان به زبان های فرانسه، انگلیسی، آلمانی و فارسی انتشار می یابد. افزون بر این زبان ها، از هم میهنان فرهنگی و آزادیخواهان در کشورهای گوناگون جهان درخواست می کنیم که متن فارسی این فراخوان را به زبان کشورهای میزبان ترجمه کنند و برای شخصیت ها و نهادهای فرهنگی و حقوق بشری ارسال دارند و هم کارگرداشان را در این زمینه برای پیگیری موضوع و هماهنگی هر چه بیشتر به آدرس دبیرخانه ی کانون بفرستند و برای سامان بخشیدن به کارزار جهانی بزرگی که فراروی ماست با کانون در تماس باشند. ما بدان مقصد عالی توانیم رسید، هم مگر لطف شما پیش نهاد گامی چند!

اعتصاب غذای پناهجویان ایرانی در ترکیه

در رابطه با اعتصاب غذا و وضعیت دشوار کنونی ۹۰ نفر از هموطنان پناهجو در ترکیه، "انجمن حقوق بشر" ترکیه در تاریخ یکم اکتبر اطلاعیه ای منتشر ساخته و توجه تمامی سازمان ها و نهادهای دموکراتیک و بشردوست را برای یاری رساندن به آنها جلب کرده است.

در این اطلاعیه گفته شده است که بعد از دوره طولانی تحمّل این پناهجویان که با حمله ی پلیس ترکیه و دستگیری اغلب آنها، در ۲۸ ژوئن گذشته، به پایان رسید، و در اثر فشارهای افکار عمومی و مراجع بین المللی، دولت ترکیه پذیرفت که مهلت اقامت آنان را سه ماه تمدید نماید، این پناهجویان در اعتراض به خطرات موجود و بلاکلیفی بی پایان، از ۲۳ سپتامبر دست به اعتصاب غذا در محل دفتر مرکزی "انجمن حقوق بشر" زده اند که این اعتصاب در حال حاضر نیز ادامه دارد.

به رغم آن که "دفتر پناهندگان سازمان ملل" در آنکارا، در تاریخ ۸ ژوئیه گذشته، صراحتاً اعلام کرده بود که "هیچ تضمین مشخصی برای حفظ جان آنها در صورت بازگردانده شدن، از طرف دولت ایران وجود ندارد" و با وجود این که آنها همچنان در معرض خطر جدی "دیپورت" قرار دادند، "دفتر" مذکور هیچ اقدامی در مورد پاسخگویی به خواست این پناهجویان انجام نداده است. اطلاعیه مذکور می گوید که در واقع، در وضعیت حاضر مهلت سه ماهه آنها هم به پایان رسیده و دولت ترکیه اصلانمی خواهد که آنها در خاک این کشور باقی بمانند. در صورت بازگشت به ایران هم معلوم است که چه خطراتی جان آنها را تهدید می کند. بنابر این تنها راه باقیمانده انتقال آنها به کشور ثالثی برای پناهندگی است، و این وظیفه و مسئولیتی است که بر عهده "دفتر" پناهندگان است و بر این اساس مسئولیت حفظ جان آنها نیز به عهده همان "دفتر" است. در این اطلاعیه تاکید شده است که نه تنها به دلیل فعالیت های سیاسی گذشته شان در ایران، این پناهجویان به خاطر فعالیت هایی نیز که طی این مدت و در خاک ترکیه انجام داده اند، در معرض خطر مرگ، شکنجه و زندانی شدن از جانب رژیم جمهوری اسلامی قرار دارند و بنابر این باید پناهندگی آنها از سوی "دفتر" سازمان ملل پذیرفته شود.

خطر مرگ اعتصابیون پناهجویی را تهدید

می کند

بنابه گزارش کمیته دفاع از پناهجویان ایرانی ترکیه (هامبورگ)، ۱۸ روز پس از اعتصاب غذای پناهجویان ایرانی، خطر مرگ دو نفر از آنها را تهدید می کند. این دو، دچار خونریزی داخلی گردیده اند. ۹۱ پناهجوی ایرانی هم اینک قریب چهارده ماه است که دست به تحمّل زده اند. پناهجویان مبارز در ترکیه که در خطر اخراج از ترکیه و تحویل آن ها به عوامل سرکوب رژیم اسلامی قرار دارند، خواستار حمایت همه جانبه تمامی سازمان های سیاسی و انجمن و نهادهای مدافع حقوق بشر می باشند.

مراسم یادواره جانباختگان قتل عام ۶۷ در سیدنی

مراسم بزرگداشت در برلین

در شنبه شب ۲۱ سپتامبر ۹۶ مراسم یادواره جانباختگان راه آزادی در تابستان ۶۷، در سیدنی استرالیا برگزار شد.

مراسم با خوش آمدگویی به دو زبان فارسی و انگلیسی آغاز شده متن اعلامیه کمیته برگزاری و گزارش واقعه نیز به دو زبان قرائت شد. سپس یک دقیقه سکوت اعلام گردید. سرود زندانی توسط گروه سرود اجرا شد. نماینده سازمان عضو بین الملل در سیدنی ضمن گرامی داشت خاطره ی جانباختگان تابستان ۶۷ موارد نقض حقوق بشر در ایران را مورد بررسی قرار داد.

با معرفی آقای نسیم خاکسار، جمعیت حاضر که برای نخستین بار به این گستردگی در سیدنی گرد هم آمده بودند، به این سخنرانی گوش فرا دادند. آقای نسیم خاکسار به مدت پنجاه دقیقه ادبیات زندان و بررسی تاریخ ادبیات زندان در ایران را مورد بررسی قرار داده و با خواندن قسمت هایی از کتاب حقیقت ساده (مرها) بخش اول سخنرانی را پایان دادند. پس از وقت تنفس، متن شعرگونه ای همراه با ۱۲ اسلاید در سالن پخش شد. گروه موسیقی کردی با شعری از دکتر شوان گرمی بخش مراسم بودند. دومین بخش از سخنرانی آقای خاکسار با توضیحاتی درباره ی رمان بادناها و شلاق ها آغاز و به مدت ۲۵ دقیقه قسمتهایی از این رمان را برای حاضرین خواندند.

شعری از احمد شاملو (درد مشترک) و پس از آن قطعهنامه کمیته برگزاری خوانده شد. گروه سرود با سرود آفتابکاران جنگل مراسم را به پایان برد.

اطلاعیه های رسیده از: اتحاد چپ کارگری، اطلاعیه مشترک سازمان اتحاد فدائیان خلق، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، حزب دمکرات کردستان ایران و سازمان چریک های فدایی خلق ایران (اقلیت) و همچنین اطلاعیه مشترک انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران، جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، کانون نویسندگان ایران در تبعید، کمیته ایرانی مبارزه با تروریسم جمهوری اسلامی ایران، به تعداد هر یک ۱۰۰ فتوکی تهیه و در اختیار شرکت کنندگان قرار گرفت. این اطلاعیه ها در شب های بعدی و مراسم دیگر بصورت فتوکی تهیه و توزیع شد. میز کتاب با کتب متعدد نیز در مکان برقرار بود.

بنابه دعوت کانون پناهندگان سیاسی ایران- برلین، شب بزرگداشتی بیاد جانباختگان قتل عام زندانیان سیاسی و ترور رستوران میکونوس با شرکت حدود ۲۵۰ نفر از ایرانیان و آلمانی ها در خانه ی فرهنگ های جهان در ۱۵ سپتامبر ۹۶ در برلین برگزار گردید.

در آغاز، سخنرانی در مورد وضعیت خانواده های زندانیان سیاسی، گزارشی را که توسط یکی از زندانیان سیاسی سابق تهیه شده بود، قرائت شد.

در ادامه کامبیز روستا در مورد سیاست به اصطلاح دیالوگ انتقادی دولت آلمان و جمهوری اسلامی سخنرانی کرد. او این اصطلاح را پوششی جهت حمایت دولت آلمان از جمهوری اسلامی و تقویت نفوذ آلمان در این منطقه دانست.

ویلهلم دتیل سخنان بعدی، روزنامه نکار و نویسنده آلمانی، در مورد سفرهایش به ایران مصاحبه اش با حمینی و مقالاتش راجع به وضعیت مردم ایران در روزنامه و نشریات مختلف آلمان صحبت کرد، و در ادامه سخنان، با اشاره به تروریسم جمهوری اسلامی متذکر شد که دولت آلمان به خاطر منافع اقتصادی از جمهوری اسلامی حمایت می کند. آخرین سخنران هانس یواخیم اریک یکی از وکلای دادگاه میکونوس، گزارشی جامع در مورد این دادگاه و وضعیت آن در سال گذشته و ترندهای جمهوری اسلامی برای به تاخیر انداختن و به دست فراموشی سپردن پروسه دادگاه در اذهان عمومی آلمان ارائه نمود و در ادامه گفت با شهادت بنی صدر اینک مدارک مهمی در اختیار دادگاه در رابطه با دخالت مسئولان درجه ی اول جمهوری اسلامی در ترور افراد اپوزیسیون در رستوران میکونوس قرار دارد.

در فاصله های کوتاه بین سخنرانی ها نوازنده ی ترومپت کامبیز فریدونی قطعاتی اجرا کرد که با استقبال مدعوین مواجه شد. واحد سازمان در برلین پیامی در همبستگی با مبارزه علیه استبداد و ترور و حمایت از مبارزات دموکراتیک را به این مراسم ارسال داشت.

شماره ۳۱

آبان ماه ۱۳۷۵

اکتبر ۱۹۹۶

ETEHAD KAR
OCTOBRE 1996
VOL 3. NO. 31

بها معادل:

۳ مارک آلمان

۱۰ فرانک فرانسه

نامه های خود را به آدرسهای زیر ،
از یکی از کشورهای خارج برای ما
پست کنید

آدرس آلمان :

POSTFACH 150106
10663 BERLIN
GERMANY

آدرس اطریش :

POSTFACH 359
A 1060 WIEN
AUSTRIA

آدرس فرانسه :

HABIB K BP 162
94005 CRETEIL
CEDEX FRANCE

آدرس نروژ :

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس کانادا :

(E.F.K.I.)
349 W.GORGIA
P.O. BOX 3586
VANCOUVER B.C.
V6B 3Y6
CANADA

شماره فاکس سازمان
49-2241310217

درگیری های گسترده مردم فلسطین با نیروهای اسرائیلی

پیمان آمریکا و اسرائیل می شد ، این دولت ها را به حرکت واداشت . تانیا هو مسافرت خود به اروپا را نیمه کاره قطع کرد و به اسرائیل برگشت و خواستار دیدار با عرفات برای خاموش کردن سریع جنبش شد . عرفات انجام این دیدار را به بستن کانال و اعلام آمادگی تانیا هو برای انجام تعهداتی موکول کرد که دولت پیشین اسرائیل در کنفرانس اسلو به آن وعده داده بود .

در این میان دولت آمریکا در اقدامی که بیشتر به یک مانور انتخاباتی کلیتون شبیه بود ، تانیا هو و عرفات را برای مذاکره ای که پیشایش شکست آن حتمی به نظر می رسید فراخواند و از آنها برای از سرگیری مذاکرات متوقف مانده ، پیرامون عقب نشینی ارتش اسرائیل از 'الخلیل' و آغاز مرحله ی مذاکرات نهائی قول مساعد گرفت .

هر چند این مذاکرات بیش از یک هفته است که عملا از سر گرفته شده است اما بنابه توضیحاتی که سخنگوی طرف فلسطینی مذاکره کننده تاکنون در اختیار مطبوعات گذاشته است ، دولت اسرائیل کمترین آمادگی جهت پیشبرد جدی این مذاکرات از خود نشان نداده و همچنان در صدد وقت کشی کردن است .

بدین ترتیب چشم انداز روندی از 'صلح' که از چند سال پیش شروع شده ، اکنون و هنوز هم نامعلوم به نظر می رسد .

روز ۲۶ سپتامبر بدنبال تصمیم دولت اسرائیل مبنی بر بازگشائی یک کانال زیرزمینی در نزدیکی مسجدالاقصی توده های خشمگین فلسطینی مقیم بیت المقدس پیرامون مسجد یاد شده گرد آمدند و علیه اقدامات تجاوزگرانه اسرائیل دست به تظاهرات زدند . ارتش اسرائیل که از پیش برای سرکوب مردم خود را آماده کرده بود بسوی آنان آتش کشود و عده ای را کشته و مجروح ساخت .

انتشار خبر این کشتار موج اعتراضات را در سایر مناطق فلسطین شدت بخشید و جنبشی همگانی را دامن زد .

نیروهای پلیس فلسطین که وظیفه حراست امنیت تظاهرکنندگان و جلوگیری از نزدیک شدن آنها به آبادی های یهودی نشین را داشتند ، در پاسخ به تیراندازی های ارتش صهیونیست ها سرعت و بگونه ای خودبخودی در کنار مردم سنگر گرفتند و به این مبارزه ابعاد تازه ای بخشیدند . این اقدام افراد پلیس فلسطین ، قدرت و توان اعتراضی فلسطینی ها را سرعت بارور ساخت و پوسته ی نومیادی دهشتناکی را که دولت اسرائیل تلاش نموده بود طی مرحله ی گذشته بر روحیه مردم فلسطین حاکم کند از هم شکافت . به این ترتیب طی سه روز در تمام مناطق خودگردان آنچنان صحنه های پرشوری از یکپارچگی و اتحاد در برابر زورگویی صهیونیست ها در میان مردم فلسطین بروز کرد که یادآور دوران 'انتفاضه' بود .

ترس از تعمیق این جنبش و کشیده شدن ابعاد اعتراض به کشورهای عربی دیگر و نیز تهدیدی که از این رهگذر نه تنها متوجه دولت اسرائیل بلکه سران مرتجع حکومت های هم

